

اصول تفسیر

آزمون رورشاخ: نظام جامع

جلد دوم

تألیف
جان ا. اکسندر

ترجمه
سید ابوفاضل حسینی نسب
دانشجوی دکتری روان‌شناسی بالینی دانشگاه تربیت مدرس
عضو گروه تحقیقات نظام سنجش عملکرد رورشاخ (R-PAS)
دارای گواهینامه تخصصی رورشاخ از دانشگاه تولیدو- امریکا



سرشناسه: جان ا. اکسنر، ۱۹۲۹م. John E. Exner
 عنوان و نام پدیدآور: اصول تفسیر آزمون رورشاخ: نظام جامع (جلد دوم) / نویسنده جان اکسنر؛ مترجمان سید ابوفاضل حسینی نسب
 مشخصات نشر: تهران: کتاب ارجمند، ۱۳۹۱-۱۳۹۲
 مشخصات ظاهری: ۵۳۶ ص. وزیری
 شابک: ج. ۲: ۵-۲۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۹۷۸
 یادداشت: عنوان اصلی: the Rorschach: a Comprehensive System, 4th ed, 2003.

موضوع: آزمون رورشاخ
 شناسه افزوده: سید ابوفاضل حسینی نسب، -۱۳۶۵،
 رده‌بندی کنگره: ۷ الف ۷ ۱۳۹۱ / ۸/۹ / ۶۹۸ BF
 رده‌بندی دیویی: ۱۵۵/۲۸۴۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۵۶۷۳۶

جان ا. اکسنر
اصول تفسیر آزمون رورشاخ: نظام جامع (جلد دوم)
 ترجمه: سید ابوفاضل حسینی نسب
 فروست: ۴۰۱

ناشر: کتاب ارجمند با همکاری انتشارات ارجمند
 صفحه‌آرا: معصومه دلنواز
 مدیر هنری: احسان ارجمند
 ناظر چاپ: سعید خانکشلو
 سرپرست تولید: پروین عبدی
 چاپ: سامان، صحافی: روشنگر
 چاپ اول، اردیبهشت ۱۳۹۵، ۱۱۰۰ نسخه
 شابک: ج. ۲: ۵-۲۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۹۷۸

این اثر، مشمول قانون حمایت مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است، هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مؤلف، ناشر، نشر یا پخش یا عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

www.arjmandpub.com

مرکز پخش: انتشارات ارجمند

دفتر مرکزی: تهران بلوار کشاورز، بین خ کارگر و ۱۶ آذر، پلاک ۲۹۲، تلفن ۸۸۹۸۲۰۴۰
 شعبه مشهد: ابتدای احمدآباد، پاساژ امیر، انتشارات مجد دانش، تلفن ۳۸۴۴۱۰۱۶-۰۵۱
 شعبه رشت: خ نامجو، روبروی ورزشگاه عضدی، تلفن ۳۳۳۳۲۸۷۶-۰۱۳
 شعبه بابل: خ گنج افروز، پاساژ گنج افروز، تلفن ۳۲۲۲۷۷۶۴-۰۱۱
 شعبه ساری: بیمارستان امام، روبروی ریاست تلفن ۸۰۲۰۰۹۰-۰۹۱۱
 شعبه کرمانشاه: خ مدرس، پشت پاساژ سعید، کتابفروشی دانشمند تلفن ۳۷۲۸۴۸۳۸-۰۸۳

بها: ۳۵۰۰۰ تومان

با ارسال پیامک به شماره ۰۲۱۸۸۹۸۲۰۴۰ در جریان تازه‌های نشر ما قرار بگیرد:
 ارسال عدد ۱: دریافت تازه‌های نشر پزشکی به صورت پیامک
 ارسال عدد ۲: دریافت تازه‌های نشر روان‌شناسی به صورت پیامک
 ارسال ایمیل: دریافت خبرنامه الکترونیکی انتشارات ارجمند به صورت ایمیل

فهرست

۷۶.....	رهنمودهایی جهت تفسیر	۷.....	سخن مترجم
۷۷.....	اصل انحراف.....		
۷۹.....	چالش تفسیرگر در ادغام داده‌ها.....		
۸۳.....	تفسیر خوشه‌ها.....		
۸۴.....	پردازش سیستماتیک.....		
۸۴.....	فرضیه‌های مقدماتی ...		
۸۸.....	ترتیب بررسی خوشه.....		
۹۰.....	ادغام داده‌ها.....		
۹۲.....	۱۴. کنترل‌ها و تحمل استرس.....		
۹۲.....	مفهوم کنترل.....		
۹۳.....	پیش‌فرض‌های رورشاخ ...		
۹۵.....	متغیرهای مرتبط با کنترل‌ها ...		
۹۵.....	موضوعات پیش‌پژوهشی.....		
۹۸.....	روال تفسیر.....		
۱۰۷.....	خلاصه‌سازی یافته‌ها.....		
۱۰۸.....	تحقیقات و فرضیه‌ها.....		
۱۲۴.....	منابع.....		
۱۲۸.....	۱۵. استرس موقعیتی.....		
۱۲۸.....	داده‌های مرتبط با استرس موقعیتی.....		
۱۳۲.....	فرضیه‌های بنیادی ...		
۱۳۲.....	بررسی پیش‌تحقیقی نمرات.....		
۱۳۳.....	روال تفسیر.....		
۱۴۵.....	خلاصه‌کردن ...		
۱۴۷.....	تحقیقات و فرضیه‌ها.....		
۱۵۱.....	منابع.....		
۱۵۴.....	۱۶. عاطفه.....		
۱۵۴.....	متغیرهای خوشه‌عاطفه.....		
			بخش سوم
		۱۱.....	۱۱. فرایندهای پاسخ.....
		۱۱.....	برداشت رورشاخ از روش.....
		۱۲.....	رورشاخ به عنوان ...
		۱۳.....	تصمیم‌گیری و انتخاب پاسخ.....
		۱۵.....	دامنه پاسخ‌های بالقوه.....
		۱۸.....	فرایند پاسخ‌گویی.....
		۲۰.....	فرایند درون‌داد.....
		۲۱.....	فرایند طبقه‌بندی (شناسایی).....
		۲۶.....	درجه‌بندی و حذف پاسخ‌های بالقوه.....
		۳۱.....	تأثیر سبک‌ها و صفات ...
		۳۸.....	حالات روان‌شناختی و انتخاب پاسخ.....
		۴۰.....	فراکنی و فرایند پاسخ‌گویی.....
		۴۱.....	خلاصه.....
		۴۲.....	منابع.....
		۴۵.....	۱۲. داده‌های هنجاری.....
		۴۵.....	نمونه بزرگسال غیربیمار.....
		۴۶.....	طرح جمع‌آوری داده‌های افراد غیربیمار ..
		۴۶.....	ویژگی‌های افراد غیربیمار گروه نمونه.....
		۴۷.....	داده‌های جدول ۱۲.۲.....
		۵۴.....	یکپارچگی نمونه.....
		۶۷.....	مدل نمونه جدید.....
		۷۲.....	منابع.....
			بخش چهارم
		۷۵.....	۱۳. راهبردهای کلی تفسیر.....
		۷۵.....	پیش‌نیازهای ابتدایی.....

۳۵۸.....منابع	۱۵۸.....روال تفسیر
	۱۸۹.....خلاصه‌سازی یافته‌ها
۳۶۲.....۲۰. خودپنداره	۱۹۲.....تحقیقات و مفاهیم
۳۶۲.....متغیرهای رورشاخ	۱۹۷.....سبک‌های EB
۳۶۶.....گام‌های تفسیر	۳۰۲.....سبک اجتنابی (لامبدای بالا)
۳۷۰.....گام ۴: FD و $SumV$	۲۰۶.....نسبت عاطفه (AFR)
۳۹۵.....خلاصه‌سازی یافته‌ها	۲۰۹.....پاسخ‌های رنگ و $WSUMC$
۳۹۶.....تحقیقات و مفاهیم	۲۱۳..... $SUMC^2:WSUMC$
۳۹۶.....پاسخ‌های بازتاب	۲۱۳.....فرافکنی رنگ (CP)
۳۹۹.....نمایه خودمحوری	۲۱۴.....پاسخ به فضای سفید
۴۰۱.....پاسخ‌های شکل بعد	۲۱۵.....پاسخ‌های ترکیبی
۴۰۵.....پاسخ‌های آناتومی و اشعه ایکس	۲۱۹.....منابع
۴۰۶.....محتوای مرضی	
۴۰۸.....پاسخ‌های محتوای انسان	۲۲۴.....۱۷. پردازش اطلاعات
۴۰۹.....تحلیل‌های مطالب کلامی	۲۲۵.....متغیرهای خوشه پردازش
۴۱۱.....منابع	۲۲۹.....گام‌های تفسیر
	۲۴۹.....خلاصه‌سازی یافته‌ها
۴۱۵.....۲۱. ادراک و رفتار بین فردی	۲۵۰.....تحقیقات و مفاهیم
۴۱۶.....متغیرهای رورشاخ مرتبط با ادراک	۲۵۹.....منابع
۴۱۷.....بین فردی	
۴۳۵.....روال تفسیر	۲۶۱.....۱۸. میانجی‌گری شناختی
۴۳۵.....خلاصه‌سازی یافته‌ها	۲۶۱.....فرایندهای پاسخ و میانجی‌گری
۴۳۶.....تحقیقات و مفاهیم مرتبط با متغیرهای بین	۲۶۳.....جدول کیفیت شکل
۴۳۶.....فردی	۲۶۵.....متغیرهای رورشاخ
۴۳۶..... CDI	۲۸۹.....خلاصه‌سازی یافته‌ها
۴۳۸.....نسبت $a:p$	۲۹۰.....تحقیقات و مفاهیم
۴۳۹.....پاسخ‌های غذا و نسبت $a:p$	۲۹۱..... $F+\%$ رورشاخ
۴۴۰.....محتوای انسان	۳۰۰.....پاسخ‌های رایج
۴۴۱.....نسبت $GHR:PHR$	۳۰۱.....منابع
۴۴۳.....حرکت پرخاشگرانه	
۴۴۵.....حرکت همیارانه	۳۰۴.....۱۹. ایده‌پردازی
۴۴۸.....پاسخ‌های شخصی	۳۰۴.....متغیرهای رورشاخ
۴۴۹.....نمایه انزوا	۳۰۷.....روال تفسیر

توصیف کامل نمونه ۱۴ و پیشنهادها.....	۴۷۲	منابع.....	۴۵۱
توصیف کامل نمونه ۱۵ و پیشنهادها.....	۴۸۹	۲۲. توصیف کامل.....	۴۵۴
توصیف کامل نمونه ۱۶ و پیشنهادها.....	۵۰۳	منظومه خودکشی (S-CON).....	۴۵۵
توصیف کامل نمونه ۱۷ و پیشنهادها.....	۵۱۸	نمایه ادراکی - تفکر (PTI).....	۴۵۶
منابع.....	۵۲۱	تدوین توصیف کامل.....	۴۵۸

سخن مترجم

آنچه برای یک نفر سزاوار است نمی‌توان گفت برای فرد دیگر هم سزاوار است. به عنوان مثال، انکار نفس و افتادگی سزاوار یک فرمانده نیست و برایش فضیلت محسوب نمی‌شود. حکم یکسان صادرکردن برای همه غیراخلاقی است.

فردریش ویلهلم نیچه

۱. گاهی در کارگاه‌های ورش‌شاخ و پس از پایان دوره، می‌بینم هنوز برخی دانشجویان قادر نیستند بر اساس پروتکل ورش‌شاخ، تصویر یگانه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی آزمودنی به دست دهند یا برنامه درمانی مناسبی تدوین کنند. آنها به خوبی بر فرایند تفسیر تسلط می‌یابند و داده‌های معتبری به دست می‌دهند، اما نمی‌توانند در پیش‌بینی روند درمان مشارکت داشته باشند. مشکل اکثر این کارآموزان، عدم درک معنای یافته‌هاست نه اشتباه در روندهای تفسیری. برای تفسیر پروتکل ورش‌شاخ، فراگیری فرایندهای تفسیر تنها قدم اول است. به طور مثال، آزمونگر با تفسیر پروتکل آزمودنی، به این نکته می‌رسد که وی مکرر از دفاع عقلی‌سازی استفاده می‌کند. آزمونگر تا این نقطه، بسیار عالی کار کرده است، اما به علت ضعف دانش عمومی روان‌شناسی، عدم تسلط بر نظریه شخصیتی خاص که بتواند داده‌های خود را در بافت آن تفسیر کند، و عدم توجه به شرایط خاص آزمودنی، نمی‌تواند رفتار وی را پیش‌بینی و برنامه درمانی مناسبی پیشنهاد کند. همانطور که از مثال بالا مشخص است، هدف نهایی تفسیر ورش‌شاخ، بیش از آنکه رسیدن به تشخیص باشد، تدوین برنامه درمانی بر اساس مؤلفه‌های زیربنایی شخصیت است که در اکثر نظریه‌های شخصیت برای آنها ارزش قائل هستند (مانند عاطفه، شناخت، کنترل). از طرف دیگر، برای تفسیر معنادار ورش‌شاخ، علاوه بر تسلط بر روند تفسیر، آزمونگر باید داده‌های خود را در بافت یک نظریه شخصیت مشخص تفسیر کند. با این وجود، این اشتباه بزرگی است اگر تصور شود ورش‌شاخ را تنها بر اساس رویکرد روان‌تحلیلی می‌توان تفسیر کرد.

۲. جلد دوم ورش‌شاخ، شامل ۱۲ فصل می‌شود و به غیر از فصل‌های ۱۱ و ۱۲، فصل‌های بعدی به هر یک از خوشه‌های تفسیری اختصاص دارد و فصل آخر (فصل ۲۲) به یکپارچه‌سازی داده‌های حاصل از خوشه‌ها اختصاص یافته است. هر خوشه تفسیری متشکل از چند کد یا متغیر مرتبط به هم است که با بررسی ارتباط این کدها و محاسبه نسبت بین آنها، داده‌های مشخصی در ارتباط با آزمودنی به دست می‌آید. قبل از آغاز تفسیر، آزمونگر باید با فرایندهای پاسخ آشنا شود (فصل ۱۱). فرایندهای پاسخ به چگونگی صورت‌بندی

پاسخ‌ها و مفاهیم بنیادی مرتبط با رورشاخ اشاره دارد. تفسیر هر آزمون روانی با تدوین فرضیه آغاز می‌شود (فرضیه بر اساس داده‌های آزمون، تاریخچه آزمودنی، مشاهده رفتاری و سایر داده‌ها تدوین می‌شود). رورشاخ اگرچه یک آزمون فراقن است و در این‌گونه آزمون‌ها کمتر به مقایسه‌های هنجاری پرداخته می‌شود، با این وجود، با مقایسه فراوانی کدهای آزمودنی با گروه همسالان می‌توان به تدوین بعضی فرضیه‌ها پرداخت (فصل ۱۲). اگر تفسیر برای پاسخ به پرسش ارجاعی خاصی صورت می‌گیرد، پرسش ارجاعی نقطه آغاز تفسیر را مشخص می‌کند (کدام خوشه باید تفسیر شود). اما اگر تفسیر فراتر از اهداف ارجاعی صورت می‌گیرد، محل آغاز تفسیر را با توجه به داده‌های داخل پروتکل مشخص می‌کنیم (فصل ۱۳). این کار از سردرگمی و پراکندگی در روال تفسیر جلوگیری می‌کند. پس از تعیین نقطه آغاز، با مراجعه به فصل مربوط به آن خوشه، تفسیر آغاز می‌شود. ترتیب فصل‌ها تنها بر اساس روال آموزشی است. فصل‌های ۱۴ تا ۲۱ به خوشه‌های تفسیری اختصاص دارند. کنترل، وضعیت شناختی، عاطفه، روابط میان‌فردی و غیره هر یک مفاهیم و ویژگی‌هایی هستند که باید در مورد آزمودنی مشخص شوند. این موارد، وضعیت سازمان روانی و فرایندهای زیربنایی شخصیت آزمودنی و متعاقب آن، رفتار وی را نشان می‌دهند. برای تفسیر هر خوشه باید مرحله‌ای طی شود. نحوه ارائه یافته‌های آزمون به افراد ذینفع (والدین، منبع ارجاعی، موقعیت قانونی و مانند آن) از نکات اساسی هر نوع سنجش روانی است. نتایج هر آزمون روانی، جملاتی توصیفی خواهند بود که گاهی با یافته‌های خام آزمون، حمایت می‌شوند. چگونگی ارائه یافته‌های رورشاخ در فصل ۲۲ توضیح داده شده است. در این فصل، نحوه ترکیب یافته‌های تمام خوشه‌ها در کل یکپارچه توضیح داده می‌شود. در ایده‌آل خود، این کار منجر به ترسیم چهره‌های یگانه از آزمودنی خواهد شد.

۳. همراه با کتاب، برنامه نمره‌گذاری و تفسیر رورشاخ نیز ارائه شده است. از این پس، فرایند نمره‌گذاری، تکمیل فرم‌های نظام جامع و تدوین اولین فرضیه‌های تفسیری ساده و در زمان بسیار کوتاه انجام خواهد پذیرفت. در این برنامه، مقایسه‌های هنجاری در مورد کودکان و نوجوانان بر اساس هنجار ایران و برای بزرگسالان از هنجار بین‌المللی رورشاخ استفاده شده است. برای استفاده از این برنامه به سایت مرکز تحقیقات رورشاخ ایران به آدرس www.rorschach.ir مراجعه کنید.

۴. در ترجمه این اثر سعی شده علاوه بر حفظ سبک نوشتاری نویسنده، به روانی و سیالی جملات نیز توجه شود. با حوصله‌ای که صرف ترجمه این اثر کرده‌ام، امیدوار بودم ترجمه‌ای خالی از نقص ارائه کنم، اما در همه موارد به آن دست نیافته‌ام. امیدوارم با نظرات اصلاحی خود، در رفع اشکالات احتمالی این کتاب مشارکت داشته باشید. اساتید، دانشجویان و متخصصان بالینی می‌توانند از طریق ایمیل با من در ارتباط باشند: a.hosseininasab@modares.ac.ir

۵. از مجموعه انتشارات ارجمند خصوصاً از مدیر انتشارات، جناب آقای دکتر محسن ارجمند، که با نظرات خود به بهتر شدن ترجمه این اثر کمک شایانی کرده‌اند و با حمایت‌های خود زمینه ترجمه این اثر را مهیا نموده‌اند، تشکر می‌کنم.

ابوفاضل حسینی نسب

بهار ۹۵

بخش سوم

ماهیت آزمون

فرایندهای پاسخ

پدر، کارت مادر، کارت جنسی، کارت میان‌فردی و غیره ارائه کرده بودند (هالپرن، ۱۹۵۳؛ میر و سینگر، ۱۹۵۰؛ پاسگال، راسچ، دوینگ و ساتل، ۱۹۵۰). اگرچه تأکید بر فرایند فرافکنی به افزایش سودمندی آزمون کمک کرد، اما از درک عمیق‌تر ماهیت آزمون کاست. همچنین تأکید بر فرایند فرافکنی باعث شد تحقیق در زمینه روشی که هرمان رورشاخ به آن باور داشت مورد غفلت قرار گیرد.

برداشت رورشاخ از روش

رورشاخ مجذوب فرایند آزمون بود و درباره عملکردهایی که منجر به تولید پاسخ می‌شوند فرضیه‌هایی را فرمول‌بندی کرد. او فرض کرد پاسخ‌ها در جریان یکپارچگی ردحافظه^۱ با تصاویر دیداری ایجاد شده توسط شکل محرک، صورت‌بندی می‌شوند. او مدعی شد آزمودنی آگاهانه می‌کوشد لکه‌های کارت‌های رورشاخ (محرک‌های دیداری) را با رد عصبی موجود تطبیق دهد. به عبارت دیگر، فرد از این نکته آگاه است که لکه با موضوعات ذخیره‌شده

هر کسی که از رورشاخ استفاده می‌کند باید این دو نکته را بداند که آزمودنی چگونه پاسخ‌های خود را فرمول‌بندی می‌کند، و این پاسخ‌ها، چگونه اطلاعاتی درباره‌ی وی به دست می‌دهند. آگاهی از چگونگی فرمول‌بندی پاسخ‌ها به این علت مهم است که چارچوبی برای درک اصول و فرایندهای تفسیر ارائه می‌کند. ممکن است برای یک فرد ناآگاه باورش سخت باشد که پاسخ‌های داده‌شده به ۱۰ تصویر لکه‌مانند بتواند اطلاعات زیادی درباره فرد ارائه کند. این موضوع بهانه‌ای به دست افراد شکاک می‌دهد و متأسفانه برخی توضیحات ارائه شده درباره اینکه آزمون چگونه کار می‌کند فقط شکاکیت را افزایش داده است.

این شکاکیت، احتمالاً زمانی به بیشترین حد خود رسید که جنبش فرافکن در نقطه اوج خود بود و رورشاخ به عنوان گل سرسید "تکنیک‌های فرافکن" شناخته می‌شد. در طول آن دوران، تأکید عمده عموماً بر تحلیل محتوا بود و ماهیت آزمون عموماً بر اساس فرایند فرافکنی مفهوم‌سازی می‌شد. عده‌ای کوشیدند تفسیرهای نمادین از آزمون داشته باشند و این تفسیرها مستقیماً بر انواع خاص محتواها متمرکز بود (فیلیپ و اسمیت، ۱۹۵۳). سایر محققان سعی کردند به لکه‌های جوهر معنای نمادین بدهند و این معنای نمادین در همه فرهنگ‌ها یکسان باشد. آنها معانی خاصی به لکه‌ها می‌دادند و در نتیجه تصویر ناقصی درباره کارت

۱- رد حافظه به تغییرات ساختاری سلول‌های مغز که در نتیجه یادگیری رخ می‌دهد، اشاره دارد. رد حافظه، خود جزیی از مفهوم رد عصبی (margne) است. برای اطلاعات بیشتر درباره رد عصبی به نظریات کارل لشلی (karl lashley) یا (Siann) Gerda & Ugwuegbu, Denis C. E. EDUCATIONAL PSYCHOLOGY IN A CHANGING WORLD) مراجعه کنید. مترجم

نیز مشخص شد که فرایند پاسخ‌گویی پیچیده‌تر از آن چیزی است که رورشاخ تصور می‌کرد. مدت زمان بسیار کوتاهی قبل از ارائه پاسخ، عملکردهای زیادی رخ می‌دهد و در اوایل توسعه آزمون به همه جوانب آنها توجه نشده بود.

رورشاخ به عنوان یک تکلیف مبتنی بر تصمیم‌گیری

فرضیه رورشاخ درباره آزمون این بود که فرد می‌داند لکه با رد حافظه یکسان نیست. این فرضیه تا حد زیادی تأیید شده است. معمولاً، فرد به خوبی از این نکته آگاه است که لکه‌ها با موضوعات ذخیره‌شده در حافظه وی دقیقاً یکسان نیستند، چون آزمونگر قبل از اینکه اولین لکه را به وی ارائه کند، توضیحاتی درباره آزمون داده است. احتمالاً، کتل^۲ (۱۹۵۱) بهترین توصیف را از موقعیت فرافکنی ارائه کرده است، و شاید بتوان این توصیف را برای فردی که برای اولین بار با آزمون رورشاخ مواجه می‌شود به کار برد. او متذکر می‌شود فرد باید چیزی را شناسایی کند که عملاً وجود ندارد. بر طبق نظر کتل، موقعیت فرافکنی باعث می‌شود آزمودنی هنگام درک محرک دچار «سوءبرداشت» شود و هنگامی که این اتفاق می‌افتد ترغیب می‌شود چیزی از خودش را در پاسخ فرافکنی کند.

اگرچه ممکن است کتل موقعیت فرافکنی را درست توصیف کرده باشد، اما هنگامی که این توصیف در مورد آزمون رورشاخ به کار می‌رود، می‌تواند کاملاً گمراه‌کننده باشد. این موضوع به این بستگی دارد که واژه سوءبرداشت به چه صورت ترجمه شود. به عبارت دیگر، آیا این واژه به معنای نحوه تفسیر^۳ محرک

در حافظه یکسان نیست. در نتیجه، آزمون رورشاخ به این صورت عمل می‌کند که آزمودنی را ترغیب می‌کند تا لکه یا بخشی از آن را به عنوان موضوعی شناسایی کند که گرچه دقیقاً با آن موضوع یکسان نیست ولی مشابهت‌هایی با آن دارد.

رورشاخ از این شیوه به عنوان فرایند تداعی نام برد. او ادعا کرد توانایی افراد در تطبیق یا ادغام محرکی که از طریق حواس پنجگانه دریافت کرده‌اند، با رد عصبی موجود متفاوت است. او این تفاوت را در «آستانه‌های»^۱ افراد می‌دید. او معتقد بود دلیل اصلی آرایه گسترده پاسخ‌ها تفاوت در آستانه‌های افراد است. رورشاخ در فرمول‌بندی فرایند صورت‌بندی پاسخ‌ها بر آستانه تأکید می‌کرد چون نقشی برای عامل‌های ناخودآگاه قائل نبود. او فرایند پاسخ را نوعی اندرریافت و/یا برداشت می‌دید.

رورشاخ همچنین این استدلال نه چندان قانع‌کننده را مطرح کرد که تخیل با فرایند پایه‌ای آزمون رابطه کمی دارد یا اصلاً بدون ارتباط است، اما بر خلاف نظر رورشاخ، می‌توان این ارتباط را هنگامی که آزمودنی به پاسخ‌هایش شاخ و برگ می‌دهد، مشاهده کرد. احتمالاً اگر رورشاخ بیشتر زنده می‌ماند تا مفهوم ماریز، یا فرمول‌بندی فرانک (۱۹۳۹) از فرضیه فرافکنی را دریابد، ارتباط فرافکنی با فرایند پاسخ‌گویی را می‌پذیرفت. اما به همان اندازه نیز محتمل است که رورشاخ مفهوم فرافکنی را به عنوان یک مولفه مهم در فرایند پاسخ‌گویی انکار می‌کرد.

شکی نیست که دو حوزه پژوهشی ماهیت آزمون و فرایند پاسخ‌گویی تا چند دهه پس از مرگ رورشاخ مورد غفلت واقع شدند. غفلت از این حوزه‌ها مسیر پژوهشگرانی که می‌کوشیدند آزمون را توسعه دهند، منحرف کرد. پژوهش‌ها از اکثر فرضیه‌های رورشاخ درباره فرایند پاسخ‌گویی حمایت می‌کنند، اما این نکته

2-Cattell

3-Misperceive

4-Translated

1- threshold

از ماهیت محرک آگاه است (اکسنر، ۱۹۸۰). این نکته‌ها یا پاسخ‌ها متنوع بودند، «این لکه جوهره» یا «اینها لکه جوهرند» یا «من می‌دونم اینها چه جوری ساخته می‌شن» یا «ما قشنگ‌تر از اینها رو می‌سازیم». در حقیقت، این نکته‌ها یا پاسخ‌ها را کودکانی گفته بودند که پاسخ‌های واقعاً دقیق ارائه کرده بودند. محرک فقط لکه است! اما اگر خود لکه به عنوان اولین پاسخ بیان شود، قابل قبول نیست. برعکس، آزمونگر باید آزمودنی را با گفتن جملاتی شبیه به، «بله می‌دونم، این یک آزمون لکه جوهره، اما این لکه چه چیزی می‌تونه باشه؟» به شناسایی موضوعات دیگر ترغیب کند.

در نتیجه، آنچه هنگام اجرای آزمون رخ می‌دهد، فرد را ترغیب می‌کند شکل‌ها را به عنوان چیزهایی که نیستند، شناسایی کند. از برخی جهات، رورشاخ یک موقعیت حل‌مسئله است چون ضروری است فرد هم‌زمان با حفظ یکپارچگی خود، از واقعیت تخطی کند. اقتضای سوءبرداشت محرک، عملکردهای پیچیده روان‌شناختی را بر می‌انگیزد که نهایتاً در لحظه تصمیم‌گیری درباره اینکه کدام پاسخ‌ها ارائه شوند به اوج خود می‌رسد.

تصمیم‌گیری و انتخاب پاسخ

ماهیت آزمون رورشاخ به گونه‌ای است که آزمودنی را ترغیب می‌کند لکه جوهر را به صورت موضوعات مختلف شناسایی کند. پاسخ‌های بالقوه زیادی از لکه‌ها یا بخش‌هایی از آنها به وجود می‌آید و آزمودنی در عمل قادر است دامنه گسترده‌ای از موضوعات را از لکه‌های جوهر برداشت کند. اکثر افراد بعد از مشاهده اولین کارت به سرعت این نکته را درمی‌یابند. بنابراین آزمودنی با این تصمیم مواجه است که از میان انبوهی از پاسخ‌هایی که در دسترس وی هستند کدام پاسخ ممکن را بیان کند و کدام پاسخ را کنار بگذارد. تا چند دهه بعد از انتشار آزمون، بیشتر کسانی

است، یا به نحوه شناسایی^۱ محرک، دلالت دارد. این تمایزگذاری بسیار مهم است چون حالت اول بر این نکته دلالت دارد که فرد این حقیقت را فراموش کرده است که محرک چیزی جز لکه نیست، در حالی که حالت دوم این معنی را نمی‌رساند. رورشاخ معتقد بود شناسایی، عملکرد ضروری فرایند پاسخ‌گویی نیست. هنگامی که رورشاخ با فردی مواجه می‌شد که عیناً اسم لکه را می‌برد، نتیجه می‌گرفت وی دارای کمبودهای هوشی یا نقائص نورولوژیکی است. توضیح دیگر وی این بود که عملکردهای یکپارچه‌سازی با مشکل مواجه شده‌اند، یا رو به زوال هستند. آزمونگر ممکن است هنگام اجرای رورشاخ با افرادی برخورد کند که دچار چنان نقص‌هایی هستند که باعث می‌شود نتوانند به سادگی به تکلیف پاسخ دهند، یا کسانی که چنان از واقعیت دورافتاده‌اند که هنگامی که با لکه‌ها روبه‌رو می‌شوند فقط نوعی پاسخ‌های توهمی ارائه می‌کنند (مثلاً «خدای من، چیز وحشتناکی است، از من دورش کنید»). اگرچه این موارد بیشتر از سوی افراد متخصص گزارش شده، اما بسیار نادر هستند. اکثر افرادی که آزمون می‌دهند کاملاً از این نکته آگاه‌اند که به لکه جوهر پاسخ می‌دهند.

آزمونگران هنگام کار با بزرگسالان با بیان «حالا ما می‌خواهیم به آزمون لکه جوهر پردازیم» یا چنان که معمول است، هنگام آزمون کودکان و نوجوانان با گفتن «حالا ما می‌خواهیم به تعدادی لکه جوهر نگاهی ببینیم» آنها را آماده می‌کنند. اما حتی اگر در توضیحات مقدماتی آزمون از واژه لکه جوهر نیز استفاده نشود، باور این نکته سخت خواهد بود که آزمودنی نمی‌داند به لکه جوهر پاسخ می‌دهد. برای مثال، هنگام بررسی سندهای ۵۰۰ بیمار و غیربیمار ۶ و ۷ ساله، مشخص شد ۲۰۷ سند حاوی نکته یا پاسخی است که به طور ضمنی نشان می‌دهد آزمودنی

رورشاخ درباره شوک رنگ^۲ و همچنین فرمول‌بندی «شوک خاکستری-سیاه» را یکپارچه کرده و گسترش دادند. اکثر پژوهشگران دو مفهوم مطرح شده در بالا را معادل شکل‌های مختلف اضطراب در نظر می‌گرفتند و باور داشتند این دو مفهوم نشان‌دهنده شخصیت‌های نوروتیک هستند (بک، ۱۹۴۵، کلاپر و کلی، ۱۹۴۲، میل و هارور-اریکسون، ۱۹۴۰، پیوتروفسکی، ۱۹۵۷). معنی ضمنی این دو مفهوم این بود که فرد به گونه‌ای با خصیصه‌های لکه شوکه می‌شود و بنابراین می‌کوشد تا پاسخی را صورت‌بندی کند.

عامل دیگری که موجب شد اکثر رورشاخ‌کاران از موضوع تعداد پاسخ‌های بالقوه در دسترس آزمودنی‌ها غافل شوند، تنوع هنجارهای منتشر شده بود. اگرچه این هنجارها بر اساس سیستمی که به کار برده‌اند از تنوع گسترده‌ای برخوردارند، میانگین تعداد پاسخ‌ها برای بزرگسالان عموماً دامنه‌ای بین ۲۲ تا ۳۲ پاسخ با انحراف استاندارد ۵ تا ۸ پاسخ دارد (بک، بک، لویت و مولیش، ۱۹۶۱؛ اکسندر، ۱۹۷۴، ۱۹۷۸). داده‌های هنجاری مربوط به کودکان حتی میانگین پایین‌تر R را نشان می‌دهند (امز، لرنند، متراکس و والکر، ۱۹۵۲، امز، متراکس و والکر، ۱۹۷۱؛ بک و همکاران، ۱۹۶۱، اکسندر، ۱۹۷۸؛ اکسندر و وینر، ۱۹۸۲، ۱۹۹۵). این داده‌ها نشان می‌دهد افراد به طور میانگین ممکن است دو یا سه موضوع در هر لکه پیدا کنند یا به زبان تخصصی رورشاخ، *اشتباه شناسایی کنند*. تحقیقات اندکی در حمایت از این فرضیه وجود دارد که افراد نمی‌توانند بیش از یک پاسخ برای بعضی از لکه‌ها صورت‌بندی کنند. به هر حال، بیش از هزار پژوهش وجود دارد که در آنها میانگین تعداد پاسخ‌ها عموماً در حد هنجار بوده است.

شواهد دیگری نیز این فرضیه را که افراد فقط تعداد کمی پاسخ به هر لکه می‌دهند، رد می‌کند. یکی

که از آن استفاده یا درباره آن تحقیق می‌کردند از این نکته آگاه نبودند که اکثر آزمودنی‌ها پاسخ‌های بالقوه زیادی برای هر کارت در اختیار دارند. احتمالاً، دلایل چندی برای این بی‌اطلاعی وجود دارد و منشاء اصلی آن به گزارش نسبتاً ناقص رورشاخ از کارهای خود، و خصوصاً نحوه تولید شکل‌ها، بر می‌گردد. رورشاخ نتوانست جزئیات ظریف شکل‌های آزمون را برجسته سازد و در نتیجه این فرض به ذهن متبادر می‌شود که شکل‌ها تا حد زیادی مبهم هستند، فرضیه‌ای که نادرستی آن تا حد زیادی تأیید شده است (اکسندر، ۱۹۹۶). با این وجود، برخی اطلاعاتی که رورشاخ درباره ارزیابی خود در اختیار پژوهشگران گذاشته، از فرضیه مبهم‌بودن شکل‌ها حمایت می‌کند و کسانی که در پی توسعه آزمون بودند را به سمتی هدایت کرد که عموماً ویژگی‌های برانگیزاننده شکل‌ها را نادیده بگیرند.

مشاهدات رورشاخ باعث شد اکثر پژوهشگرانی که در پی توسعه آزمون بودند به این سمت کشیده شوند که فرضیه‌های تفسیری زیادی درباره سندهای کوتاه و طولانی ارائه دهند. درباره داده‌های مربوط به زمان واکنش نیز همین اتفاق افتاد. به ویژه، این موضوع بعدها به طور گسترده در چندین نظام دیگر به کار رفت. سیستم‌گذاران و بسیاری از پژوهشگرانی که درباره آزمون تحقیق می‌کردند، سریعاً فرضیه

۱- رورشاخ متذکر شد که بیشتر آزمودنی‌های او بین ۱۵ تا ۳۰ سال داشتند و افسرده، عبوس یا نامهربان بودند. آزمودنی‌ها تمایل داشتند کوتاه‌ترین سند را ارائه کنند. او همچنین متذکر شد بیشتر افراد قبل از پاسخ‌دادن درنگ می‌کردند و پیشنهاد کرد آنهایی که پاسخ‌های زیاد و سریع می‌دهند احتمالاً در ایده‌پردازی زیاد روی می‌کنند. او زمان واکنش اولین پاسخ یا زمان کل برای هر لکه را ثبت نکرد اما تذکر او درباره "زیاده روی" در ایده‌پردازی بعلاوه فرضیه‌های دیگر درباره ضربه رنگ باعث شد آنهایی که از رورشاخ پیروی می‌کردند در ثبت زمان دچار استرس شوند. او لغت ضربه رنگ را برای توصیف مثال‌های مشکلی که به توصیف کارت VIII، اولین لکه تماماً رنگی، می‌پرداختند به کار برد. اگرچه پاسخ دادن به لکه‌های جفت دارای دامنه طبیعی است. او گمان می‌کرد که این کمک مفیدی در شناسایی تعدادی از اشکال سرکوبی هیجانی است.

دامنه پاسخ‌های بالقوه

یکی از مسائل مهمی که هنگام تدوین نظام جامع مطرح شد، نحوه برخورد آزمونگر با آزمودنی بود. با افزایش یافته‌های تحقیقی مشخص شد برخی خصایص پاسخ‌های رورشاخ در نتیجه غفلت و بی‌توجهی به فرایندهای استاندارد اجرا تغییر می‌کنند. برای مثال، مجموعه دستورالعمل‌های مختلف مثل درخواست از افراد برای یافتن بیش از یک موضوع در لکه، یافتن چیزهای در حال حرکت، شناسایی موضوعات کوچک‌تر و غیره، معمولاً پاسخ‌های متنوع‌تری را تولید خواهد کرد. نوع پاسخ‌ها بر اساس اینکه از کدام یک از این دستورالعمل‌ها پیروی شود، متفاوت خواهد بود (کافین، ۱۹۴۱؛ هوت، گیبی، میلتون و پوتارست، ۱۹۵۰؛ آبرامسون، ۱۹۵۱، گیبی، ۱۹۵۱).

به همین صورت، تفاوت‌های موجود در دستورالعمل‌های پیشنهادی سیستم‌گذاران مختلف رورشاخ، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای را در میانگین تعداد پاسخ‌ها به وجود می‌آورد (کلاپفر ۲۳.۹، بک ۳۱.۲، هرتز ۳۲.۹، پیوتروفسکی ۳۳.۸ و راپاپورت ۳۶.۴). گوتچوز^۳ (۱۹۶۷) در یک مطالعه تطبیقی از ۱۶ آزمونگر استفاده کرد تا تفاوت‌های موجود در بین دستورالعمل‌های بک و کلاپفر را بررسی کند. هر یک از آزمونگران هشت سند را با استفاده از دستورالعمل بک و هشت سند را با توجه به دستورالعمل کلاپفر اجرا کردند. او دریافت میانگین پاسخ‌های سندهایی که از دستورالعمل بک پیروی کرده بودند ۶ پاسخ بیشتر از سندهایی است که با توجه به دستورالعمل کلاپفر به دست آمده‌اند. دستورالعمل بک بدین صورت بود: هر چیزی که می‌بینی به من بگو، و اگر فقط به هر یک از ۵ کارت اول یک پاسخ داده شده باشد، آزمودنی را برای پاسخ دوم برمی‌انگیزد.

همچنین مطالعات گوناگون نشان داده‌اند تقویت،

از این شواهد این است که گاهی مواردی وجود دارد که در آنها افراد گزارش می‌کنند نمی‌توانند چیزی جز خود لکه پیدا کنند یا ببینند. رورشاخ متذکر می‌شود تعدادی از آزمودنی‌های «خوددارا» بودند و پیشنهاد کرد ممکن است خودداری آزمودنی‌ها نتیجه فرایند بلوکه‌شدن باشد. کلاپفر و کلی (۱۹۴۲) از فرضیه رورشاخ حمایت کردند، اما بک (۱۹۴۵) چنین استدلال کرد امتناع یا گرایش به امتناع از پاسخ‌دادن نتیجه مشکلاتی در فرایند سازماندهی ادراکی، خصوصاً در مورد لکه‌های دشوارتر است. این موضوع مطالعات متنوعی را برای بررسی لکه‌های دشوارتر برانگیخت که در آنها زمان واکنش با توجه به نمایه دشواری یا پیچیدگی محرک بررسی می‌شد (دوبرونر، ونلکام و جاست، ۱۹۵۰؛ ماتارازو و منش، ۱۹۵۲؛ میرا، ۱۹۵۵؛ رابین و ساندرسون، ۱۹۴۷). میرا از طریق محاسبه زمان واکنش و داده‌های مربوط به صحت شکل که از ۱۲ مطالعه مختلف جمع‌آوری شده بودند، میزان دشواری لکه‌ها را تعیین کرد. داده‌های مربوط به فراوانی کدهای رورشاخ که حاصل پژوهش‌های بنیاد تحقیقات رورشاخ هستند نشان می‌دهد اکثر محاسبات میر درباره سطح دشواری لکه و/یا درجات پیچیدگی لکه درست هستند (اکسندر، مارتین و کوهن، ۱۹۸۳). با این وجود، یافته‌های مشابه با آنچه میر گزارش کرده، فقط این نکته را برجسته می‌سازند که افراد اغلب درگیر این هستند که بیش از یک موضوع را در هر لکه پیدا کنند. تعداد کمی از رورشاخ‌کاران یا محققان، این نکته را قبول دارند که بیشتر افراد برای هر لکه، پاسخ‌های بالقوه زیادی در اختیار دارند. با این حال، نتایج مطالعات گوناگون از این فرضیه حمایت کرده‌اند.

1-Refusal

2- Meer

3-Goetceus

دقیق از شکل را نادیده بگیرند؟ در آخر، از آنجا که فقط یک آزمونگر در این طرح حضور داشت، آیا این امکان وجود داشت که با به خدمت گرفتن چندین آزمونگر، افراد را ترغیب کرد تا پاسخ‌های بیشتری تولید کنند؟ این سؤالات یک پژوهش پیشرفته‌تر را ضروری ساخت.

اکسنر، آرمرستور و میتمن (۱۹۷۸) با استفاده از ۱۲ آزمونگر باتجربه، رورشاخ را بر روی پنج گروه ۲۰ نفره اجرا کردند. گروه اول و دوم از ۴۰ بزرگسال غیربیمار تشکیل شده بود که بین ۲۰ تا ۴۱ سال داشتند و بر اساس میانه، به دو زیرگروه ۲۰ نفره تقسیم شده بودند. گروه سوم شامل ۲۰ کودک غیربیمار می‌شد که در دامنه سنی ۱۱ تا ۱۳ سال قرار داشتند. گروه چهارم شامل ۲۰ بیمار افسرده بستری بود که بین ۲۹ تا ۵۱ سال سن داشتند، و گروه پنجم شامل ۲۰ بیمار اسکیزوفرنی بستری می‌شد که بین ۲۴ تا ۴۲ سال داشتند. هیچ کدام از شرکت‌کنندگان آشنایی قبلی با آزمون رورشاخ نداشتند. آزمونگران، به صورت تصادفی تعیین شده بودند، در نتیجه، هیچ کدام آزمون را بر روی بیش از ۴ نفر از هر گروه یا بیش از ۱۰ نفر در کل اجرا نکردند. همه آزمودنی‌ها، داوطلب شرکت در مطالعه هنجاریابی آزمون لکه جوهر بودند. فرایند اجرا از روش استاندارد پیروی می‌کرد، به غیر از اینکه قبل از آغاز آزمون، به هر نفر گفته شده بود که هر لکه را برای ۶۰ ثانیه خواهد دید و در این زمان باید تا می‌تواند پاسخ‌های متنوع بدهد.

پاسخ‌ها به صورت صوتی ثبت شدند و یک سیگنال کم‌صدا هر ۱۵ ثانیه وارد نوار می‌شد. آزمونگران می‌بایست نوار را بعد از اینکه آزمودنی‌ها به هر ۱۰ کارت پاسخ دادند، تنها برای واریسی مکان پاسخ، دوباره گوش کنند. با این کار استفاده مناسب از شکل در پاسخ مشخص می‌شد. میانگین تعداد پاسخ‌های هر گروه در جدول ۱۱.۱ نشان داده شده

چه به صورت کلامی و چه به صورت غیرکلامی، می‌تواند فراوانی بعضی از انواع پاسخ‌ها را تغییر دهد (ویکس، ۱۹۵۶؛ گروس، ۱۹۵۹؛ دینوف، ۱۹۶۰؛ مگنوسن، ۱۹۶۰؛ هرسن و گراوس، ۱۹۷۱). به موازات افزایش این مطالعات، این حقیقت آشکار شد که بیشتر افراد هنگامی که با شکل لکه جوهر مواجه می‌شوند، پاسخ‌های بالقوه زیادی تولید می‌کنند. اگرچه نشانه‌های این حقیقت را می‌توان در برخی مطالعات کلاسیک مربوط به فرایند پاسخ‌گویی مشاهده کرد، اما هیچ یک از این مطالعات به طور صریح این موضوع را بررسی نکرده‌اند. این تحقیقات تا سال ۱۹۷۰ وجود نداشت تا این که خوشبختانه آگاهی نسبت به این موضوع افزایش یافت.

در یک مطالعه آزمایشی برای بررسی تأثیر تقویت از دو گروه ۱۰ نفره استفاده شد. گروه اول شامل افراد غیربیمار و گروه دوم شامل بیماران بستری می‌شد. دستورالعمل این بود که آزمودنی‌ها باید در یک بازه زمانی ۶۰ ثانیه‌ای برای هر لکه، هر چقدر که می‌توانند، پاسخ تولید کنند (اکسنر و آرمروستر، ۱۹۷۴). آزمودنی‌ها بدین صورت تقویت می‌شدند که برای هر پاسخ ۱۰ سنت می‌گرفتند و این مبلغ را در لحظه ارائه پاسخ دریافت می‌کردند. گروه غیربیمار به طور میانگین ۱۰۴ پاسخ به ۱۰ شکل با دامنه ۶۸ تا ۱۴۷ پاسخ ارائه کردند. میانگین پاسخ‌های گروه بیماران بستری ۱۱۳ پاسخ با دامنه ۷۱ تا ۱۶۴ پاسخ بود. این تعداد زیاد و غیرمنتظره پاسخ، سؤالات زیادی را برانگیخت. نخست، تعداد پاسخ‌ها تا چه حد به تقویت نقدی وابسته بود؟ دوم، محدودیت زمانی ۶۰ ثانیه چه تأثیری بر توانایی افراد در بازبینی (ری‌اسکن) زمینه کارت و بدین ترتیب، صورت‌بندی پاسخ‌هایی که در شرایط استاندارد اجرای آزمون نمی‌توانستند صورت‌بندی شوند، داشت؟ سوم، آیا تقویت باعث می‌شود افراد بیش از آنچه که معمول است، استفاده

جدول ۱۱.۱ تعداد متوسط پاسخها و میانگینهای % X+ و پاسخهای رایج برای هر یک از پنج گروه در طول چهار فاصله زمانی نمایش لکه.

	First 15 Seconds		Second 15 Seconds		Second 30 Seconds		Total 60 Seconds	
	M	SD	M	SD	M	SD	M	SD
20 Nonpatients, upper half								
MMPI K scale								
R	30.4	4.1	31.2	5.8	21.7	4.1	83.3 ^a	9.2
X+%	88.9	11.1	81.4	9.9	89.3	9.6	85.1	10.2
P	5.2	2.1	3.5	1.3	3.2	1.1	10.8	2.8
20 Nonpatients, lower half								
MMPI K scale								
R	38.1	6.8	32.2	6.1	30.4	7.8	100.6	10.4
X+%	83.2	9.7	79.6	7.6	78.1	8.7	79.9	9.8
P	5.0	1.9	2.4	1.1	1.9	0.9	9.3	3.1
20 Nonpatient children								
R	38.9	7.1	30.7	4.3	24.5	8.3	94.1	9.8
X+%	84.6	7.8	80.1	8.5	84.1	7.8	83.3	8.1
P	5.3	1.8	2.4	1.1	2.0	1.1	9.7	2.2
20 Inpatient schizophrenics								
R	22.7 ^b	6.2	18.1 ^b	5.1	22.4	6.7	63.2 ^b	9.4
X+%	63.2 ^c	10.8	54.6 ^c	11.7	49.3 ^c	11.4	53.6	12.7
P	2.4 ^c	1.6	1.7	1.0	4.3 ^c	1.7	8.4	3.8
20 Inpatient depressives								
R	14.8 ^b	4.4	17.1 ^b	5.7	19.3	7.8	51.2 ^b	7.8
X+%	77.1	6.8	72.3	7.1	68.7	8.3	71.9	8.9
P	6.2	3.1	3.1	1.4	0.9	0.7	10.2	4.3

^a Significantly less than nonpatients in the lower half of the MMPI K Scale distribution, $p < .01$.

^b Significantly different from nonpatient groups, $p < .01$.

^c Significantly different from all other groups, $p < .01$.

در مقایسه با زمانی که روش اجرای استاندارد آزمون به کار می‌رفت، حداقل یک سوم بیشتر پاسخ دادند. هنگامی که دستورالعمل استاندارد آزمون اجرا می‌شود، اکثر افراد کارت‌ها را برای ۳۰ تا ۵۰ ثانیه نگه می‌دارند. هر دو گروه بیماران در ۱۵ ثانیه اول نمایش کارت‌ها حداقل به همان اندازه پاسخ دادند که در شرایط استاندارد اجرا از آنها انتظار می‌رفت.

علاوه بر تأیید این نکته که اگر از افراد خواسته شود، می‌توانند پاسخ‌های زیادی بدهند، اهمیت داده‌های مربوط به استفاده مناسب از شکل نیز مشخص شد. شاخص %X+، تناسب معمول یا پاسخ‌های متعارف سند را نشان می‌دهد، برعکس،

در این جدول همچنین میانگین تعداد پاسخ‌های داده شده در طول فاصله زمانی ۱۵ ثانیه اول، فاصله زمانی ۱۵ ثانیه دوم و ۳۰ ثانیه آخر، به علاوه داده‌های مربوط به میانگین %X+ و میانگین فراوانی پاسخ‌های رایج برای هر فاصله زمانی آمده است.

داده‌های جدول ۱۱.۱ نشان می‌دهد در شرایط آزمایشی، هر پنج گروه که آزمون با استفاده از روش استاندارد بر روی آنها اجرا شده، معمولاً دو تا چهار بار، میانگین ۲۲ پاسخ به دست آورده‌اند. هنگامی که میانگین تعداد پاسخ‌های داده شده در فاصله زمانی ۱۵ ثانیه اول نمایش لکه‌ها بررسی شدند، نتایج جالب‌تری به دست آمد. هر سه گروه غیربیمار در ۱۵ ثانیه اول

افراد غیربیمار کمترین تعداد پاسخ ۲۳ و بیشترین تعداد پاسخ ۸۹ بود. یک بیمار افسرده در طول ۳۰ ثانیه اول فقط ۱۰ پاسخ داد، اما ۳۲ نفر از ۴۰ آزمودنی روانپریش حداقل ۱۶ پاسخ در آن فاصله زمانی دادند.

این یافته‌ها با اکثر داده‌های هنجاری موجود برای هر دو گروه بیمار و غیربیمار تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارند. برای نمونه، در ایالات متحده، میانگین R برای بزرگسالان غیربیمار ۲۲.۳ پاسخ است و اکثر سندها بین ۱۷ تا ۲۷ پاسخ دارند. میانگین R برای گروه نمونه سایر کشورها به طور قابل ملاحظه‌ای مشابه است. برای نمونه، داده‌های گروه نمونه غیربیمار چندین کشور در شانزدهمین سمپوزیوم بین‌المللی رورشاخ (ادبرگ و شافر، ۱۹۹۹) گزارش شده است. دامنه N در نمونه‌های گزارش شده از ۷۲ تا ۵۲۰ آزمودنی بود. برخی از میانگین‌های مربوط به تعداد پاسخ‌ها که در این سمپوزیوم ارائه شده به شرح زیر است: بلژیک: ۲۲.۷؛ فنلاند: ۲۲.۱؛ دانمارک: ۲۴.۵؛ ژاپن: ۲۶.۳؛ پرو: ۲۲.۰؛ پرتغال: ۲۲.۱؛ اسپانیا: ۲۴.۸.

جدول ۱۱.۱ متوسط تعداد پاسخ‌ها و میانگین‌های X+ و پاسخ‌های رایج هر پنج گروه در طول چهار فاصله زمانی نمایش لکه.

فرایند پاسخ‌گویی

اگر افراد می‌توانند پاسخ‌های زیادی تولید کنند، چرا در شرایط استاندارد اجرا خیلی کمتر از آنچه می‌توانند، پاسخ می‌دهند؟

نتایج مطالعه اکسنر، آرمبروستر و میتمن، از این فرضیه منطقی حمایت می‌کند که اکثر افراد بین ۲۵٪ تا ۳۵٪ از پاسخ‌های بالقوه‌ای که صورت‌بندی می‌کنند، ارائه خواهند کرد. برای فهمیدن چرایی این پدیده باید فعالیت‌های روان‌شناختی‌ای که هنگام صورت‌بندی و ارائه پاسخ‌ها رخ می‌دهند، به دقت بررسی شوند.

چند ثانیه قبل از اینکه آزمودنی شروع به

پاسخ‌های رایج، پاسخ‌هایی هستند که شایع‌ترند. میانگین‌های X+ نشان می‌دهد هر یک از چهار گروه غیراسکیزوفرنیک در طول دوره پاسخگویی ۶۰ ثانیه به یک اندازه پاسخ معمول داده‌اند. آنها در هیچ کدام از فاصله‌های زمانی نمایش لکه‌ها، تناسب شکل را به طور محسوسی نادیده نگرفته بودند. در این بافت، داده‌های موجود درباره پاسخ‌های رایج نیز مهم هستند. در طول ۳۰ ثانیه اول نمایش کارت‌ها، هر چهار گروه غیراسکیزوفرنیک به طور متوسط هشت پاسخ رایج دادند و حدود دو سوم پاسخ‌های رایج در طول ۱۵ ثانیه اول نمایش شکل‌ها رخ دادند. بنابراین، اعضای آن چهار گروه در فاصله زمانی نسبتاً کوتاه نمایش کارت‌ها در مقایسه با شرایط استاندارد اجرا، به همان اندازه یا بیشتر پاسخ رایج دادند.

اکثر افراد، خصوصاً افراد غیربیمار، به سرعت و معمولاً در طول دو یا سه ثانیه، شروع به پاسخ‌گویی به هر کارت کردند. میانگین تعداد پاسخ‌های داده شده به هر کارت و اریانس قابل ملاحظه‌ای دارد. اکثر شکل‌های استوار، کارت‌های IV، V، VI، IX، به طور کلی کمترین میانگین تعداد پاسخ را داشتند، درحالی که اکثر شکل‌های شکسته، کارت‌های III، VIII، X، بیشترین میانگین تعداد پاسخ را به خود اختصاص دادند.

نتایج این مطالعه نشان داد بعد از نمایش کارت، آزمودنی‌ها می‌توانند در یک فاصله زمانی نسبتاً کوتاه چندین پاسخ بالقوه و عموماً همساز با ریخت محرک‌ها، صورت‌بندی کنند. کوتاه‌ترین سند افراد غیربیمار شامل ۵۶ پاسخ و کوتاه‌ترین سند افراد بیمار (از گروه بیماران افسرده) از ۳۴ پاسخ تشکیل شده بود. هنگامی که فقط تعداد پاسخ‌های داده شده در طول ۳۰ ثانیه اول مورد بررسی قرار گرفت، در گروه

۱- پاسخ به عنوان پاسخ رایج در زمان مطالعه مورد نظر کدگذاری می‌شدند. اگرچه در نظام جامع ۱۳ پاسخ بطور متداول به عنوان پاسخ رایج شناسایی می‌شوند.

آزمودنی لکه را به یک شیئی مشخصی که در حافظه خود دارد ربط دهد. برای مثال، ویژگی‌های دورین صندلی عبارتند از پایه، جای نشستن و تکیه‌گاه. این ویژگی‌ها باعث می‌شوند تا ما یک شیئی را صندلی بنامیم. اما صندلی ویژگی‌های دیگری نیز دارد که آن را از سایر موضوعاتی که دارای ویژگی‌های دورین مشابه با آن هستند، مثل میز یا چهارپایه، متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها را ویژگی‌های دورین حیاتی می‌نامیم. به عبارت دیگر، صندلی ویژگی‌هایی دارد که باعث می‌شود آن را صندلی بنامیم (ویژگی‌های دورین) و ویژگی‌های خاصی نیز دارد که باعث می‌شود آن را از وسایل مشابه با آن تمییز دهیم (ویژگی‌های دورین حیاتی).

ویژگی‌های دورین حیاتی، بارزترین ویژگی‌های زمینه هستند. این ویژگی‌ها باعث می‌شوند دامنه پاسخ‌های بالقوه‌ای که آزمودنی می‌تواند به هر لکه بدهد محدود شود و از طرف دیگر آزمودنی را ترغیب می‌کنند لکه را به صورت یک موضوع خاص ببیند. برای مثال، اکثر مردم به آسانی بین توپ بیسبال و پرتقال تمایز می‌گذارند حتی اگر هر دو کروی و تقریباً یک اندازه باشند. تمایزگذاری به سادگی صورت می‌گیرد چون هر دو موضوع، ویژگی‌های دورین ثابتی دارند که با یکدیگر متفاوت هستند. پرتقال بافت ناصاف و رنگ‌آمیزی متفاوتی دارد، در عوض، توپ بیسبال سفید است و بخش‌های آن به هم متصل شده است.

تطبیق ویژگی‌های لکه‌های رورشاخ با موضوعات حقیقی، پیچیده‌تر است، چون ویژگی‌های دورین لکه‌ها، به همان اندازه خصیصه‌های صندلی یا توپ بیسبال، دقیق و مجزا نیستند. به هر حال، همان‌گونه که قبلاً خاطر نشان شد، رورشاخ لکه‌ها را به روشی ایجاد کرده است که تضمین می‌کند هر یک از آنها خصیصه‌های برجسته زیادی داشته باشند. ویژگی‌های

پاسخ‌دادن کند، حداقل ۶ عملکرد ذهنی رخ می‌دهد. این عملکردها از یکدیگر مجزا نیستند اما بررسی آنها به عنوان سه مرحله متمایز فرایند پاسخ‌گویی، احتمالاً مناسب‌تر باشد.

مرحله I:

۱. درونداد دیداری و کدگذاری محرک و بخش‌های آن.
۲. طبقه‌بندی (شناسایی) محرک و/یا بخش‌های آن و رتبه‌بندی پاسخ‌های بالقوه‌ای که ایجاد شده‌اند

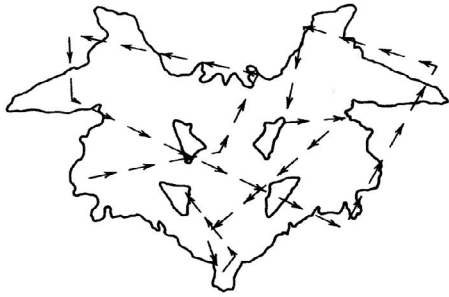
مرحله II:

۱. کنارگذاشتن پاسخ‌های بالقوه‌ای که از رتبه پایینی برخوردارند.
۲. کنارگذاشتن سایر پاسخ‌های بالقوه به واسطه سانسور.

مرحله III:

۱. انتخاب تعدادی از پاسخ‌های باقیمانده به واسطه منطبق صفات یا سبک‌ها.
۲. انتخاب تعدادی از پاسخ‌های باقیمانده به علت تأثیرات حالت.

آزمودنی باید این شش مرحله را طی کند تا اولین پاسخ خود را ارائه کند. این فرایند به واسطه سؤال آزمونگر فعال می‌شود، «این چی می‌تونه باشه؟» از برخی جهات، این فرایند مشابه موقعیتی است که تصویر یک صندلی به فرد نشان داده می‌شود و سپس از وی سؤالاتی پرسیده می‌شود. اگرچه دستورالعمل‌ها کوتاه است اما بر این نکته دلالت دارد که وظیفه آزمودنی، انتخاب پاسخی است که با ویژگی‌های دورین^۱ لکه متناسب باشد. ویژگی‌های دورین لکه یعنی آن ویژگی‌هایی که باعث می‌شود



شکل ۱۱.۱ اسکن دیداری یک زن ۱۹ ساله از کارت I در طول ۵۰۰ میلی ثانیه ابتدایی نمایش لکه.

برخی از کارت‌های رورشاخ را به بزرگسالان غیربیمار نشان داد و فعالیت اسکن دیداری آنها را مطالعه کرد. شکل ۱۱.۱ اسکن فعالیت دیداری زن ۱۹ ساله‌ای است که کارت I را تقریباً به مدت ۵۰۰ میلی‌ثانیه مشاهده کرده است.^۲

بیکان‌ها نقطهٔ کانونی میدان دید فرد را نشان می‌دهد. این نکته دقیقاً مشخص نیست که میدان دید پیرامونی چقدر گسترش می‌یابد، اما اگر به عنوان یک تخمین محافظه‌کارانه، ناحیهٔ یک اینچی اطراف نقطهٔ مرکزی را نیز محاسبه کنیم، مشخص خواهد شد این زن تمامی لکه را مشاهده کرده و بعضی از بخش‌ها را در یک دوم ثانیه بیش از یک‌بار مشاهده کرده است. واضح است که بیشتر افراد کل کارت I را در یک ثانیه اسکن می‌کنند. اهمیت این یافته در این است که میانگین زمان واکنش برای اولین پاسخ ارائه شده برای کارت I در مورد ۱۲۵ بزرگسال غیربیمار، که به وسیله تایمری که به وسیله صدا تحریک می‌شد ارزیابی شد، ۵.۷۹ ثانیه ($SD = ۲.۳۸$) است. به عبارت دیگر، حتی

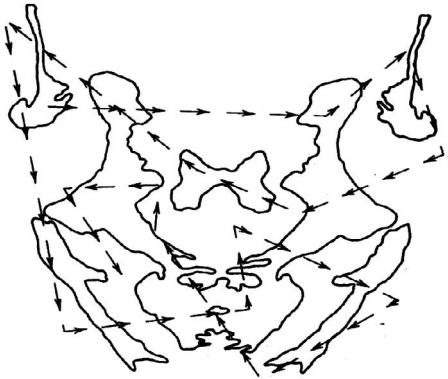
۲- برای ثبت فعالیت، اسکن چشم به کاررفته است. سر آزمودنی در حافظ حرکت تصادفی سر گذاشته شد. به صورتدر یک صفحه کوچک در مرکز زمینه دید آزمودنی لکه‌ها به صورت محرک نما ارائه شدند. حرکات چشم با استفاده از سنسورهای مادون قرمز وابسته به عینکی که آزمودنی به چشم زده به مدل آنالوگ به کامپیوتر منتقل می‌شود و مدل دیجیتال تبدیل کننده که فعالیت حرکت چشم را در یک نمایشگر ویدئویی بازتولید می‌کند. مدل مانیتورینگ حرکت چشم گلف و وسترن ۲۰۰

برجسته لکه‌های رورشاخ باعث می‌شوند آزمودنی بتواند به آسانی آنها را به موضوعات ذخیره شده در حافظهٔ خود ربط دهد. بنابراین، لکه‌های جوهر رورشاخ آن چنان پیچیده یا مبهم نیستند. هر یک از لکه‌های رورشاخ ویژگی‌های دورین حیاتی خاص خود را دارند که دامنهٔ پاسخ‌های آزمودنی را محدود می‌کنند. از طرف دیگر، این ویژگی‌های دورین باعث می‌شوند موضوعاتی که آزمودنی در پاسخ خود ارائه می‌کند با ویژگی‌های دورین لکه یا بخش‌هایی از آن، همساز باشد (اکسندر، ۱۹۹۶). وجود این ویژگی‌های دورین (خصیصه‌های متمایزکننده)، تا حدی سرعت صورت‌بندی پاسخ‌های بالقوه را افزایش می‌دهد.

فرایند درونداد

انسان از ظرفیت بالایی برای پردازش اطلاعات برخوردار است و مطالعهٔ علمی این ظرفیت دشوار است. شکل‌های رورشاخ، گونه‌ای از محرک‌های دیداری هستند و پردازش اطلاعات دیداری به طور قطع با سرعت رخ می‌دهد.

شکل ۱۱.۱ اسکن دیداری یک زن ۱۹ ساله از کارت I در طول ۵۰۰ میلی ثانیه ابتدایی نمایش لکه. اگرچه نظریه‌هایی که دربارهٔ پردازش دیداری مطرح شده‌اند همچنان در متن توجه قرار دارند (هوچبرگ، ۱۹۸۱، نیسر، ۱۹۷۶؛ پومرتز و کابوی، ۱۹۸۱)، مطالعات زیادی نشان داده‌اند بازشناسی^۱ الگو و/یا تصویر می‌تواند خیلی سریع رخ دهد (فیشر، مونتلی و سندرز، ۱۹۸۱). اگرچه تعداد مطالعات مربوط به پردازش دیداری در طول سه دههٔ گذشته به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش داشته است (احتمالاً به عنوان پیامد رشد فزایندهٔ تکنولوژی‌های پیشرفته)، تا سال‌های اخیر از این روش‌شناسی در تحقیقات رورشاخ استفاده نشده است. اکسندر (۱۹۸۰، ۱۹۸۳)



شکل ۱۱.۲ اسکن دیداری مرد ۲۳ ساله در طول ۱۱۰۰ میلی ثانیه بعد از نمایش لکه.

آغاز می‌شود. اطلاعاتی که از قبل در حافظه بلندمدت آزمودنی وجود دارند به او کمک می‌کنند تا موضوعی که شناسایی کرده را با آنها مقایسه کند. تذکر این نکته نیز مهم است که رمزگردانی و ذخیره‌سازی تصاویر، فعالیت نیست که در یک فاصله زمانی کوتاه صورت گیرد. آزمودنی در طول دوره پاسخ‌گویی همچنان کارت را در اختیار دارد. اسکن دیداری در طول این زمان نیز ادامه می‌یابد و احتمالاً فرایند رمزگردانی دقیق‌تر می‌شود.

هنگامی که فرایند طبقه‌بندی آغاز می‌شود، اهمیت ویژگی‌های دورین حیاتی یا متمایزکننده لکه‌ها در رمزگردانی زمینه نیز دوچندان می‌شود. در بعضی نمونه‌ها، فردی ممکن است نتواند به آسانی لکه یا بعضی از بخش‌های آن را به عنوان کل، طبقه‌بندی کند چون ظاهرشان مبهم است. اما تقریباً همه افراد، به استثناء افرادی که بهره هوشی پایین یا نقص‌های نورولوژیکی دارند، به آسانی بعضی از مولفه‌ها را در لکه شناسایی خواهند کرد که به قدر کفایت با موضوعات شناخته شده یا تصور شده همسازند. همین مولفه‌ها هستند که به پاسخ‌های بالقوه منجر می‌شوند. افراد با مشاهده هر کارت می‌توانند به

اگر یک ثانیه برای اسکن و رمزگردانی کل شکل لازم باشد، تقریباً پنج ثانیه طول می‌کشد تا اولین پاسخ داده شود.

شکل ۱۱.۲ کپی اسکن فعالیت دیداری یک مرد ۲۳ ساله غیربیمار هنگام مشاهده کارت III است. این شکل بازتاب فعالیت چشم وی در طول فاصله زمانی ۱.۱ ثانیه بعد از نمایش کارت است. او این کارت را به همان سرعت سایر افراد حاضر در مطالعه اسکن کرد. فعالیت چشم او نشان می‌دهد وی همه ویژگی‌های این لکه شکسته را حداقل یک بار و بعضی بخش‌ها را بیشتر از یک بار در طول این فاصله زمانی مشاهده کرده است. میانگین زمان واکنش اولین پاسخ برای این کارت، یعنی ۷.۷۴ ثانیه ($SD = ۳.۱$)، نشان‌دهنده این است که اکثر افراد اولین پاسخ خود را در یک بازه زمانی تقریباً ۴.۵ تا تقریباً ۱۱ ثانیه ارائه می‌کنند. بنابراین، این ادعا منطقی به نظر می‌رسد که بعد از اینکه آزمودنی لکه را مشاهده کرد (درونداد رخ داد)، پنج تا نه ثانیه طول می‌کشد تا اولین پاسخ خود را ارائه کند.

اهمیت این یافته‌ها در این نیست که آزمودنی می‌تواند محرک را به سرعت درک کند. از مطالعات زیادی که درباره فعالیت چشم صورت گرفته نیز همین نتایج به دست آمده است. اهمیت نتایج در تأیید دوره درنگی است که بین درونداد و برونداد وجود دارد. این درنگ به فاصله زمانی بسیار کوتاهی اشاره دارد که بین مشاهده کارت و ارائه اولین پاسخ وجود دارد و بسیاری از عملکردهای بنیادی تصمیم‌گیری در آن فاصله زمانی رخ می‌دهد. این عملکردها زمانی فعال می‌شوند که فرد در معرض محرک قرار می‌گیرد.

فرایند طبقه‌بندی (شناسایی)

همزمان با اسکن لکه، رمزگردانی نیز انجام می‌گیرد و در نوعی حافظه کوتاه‌مدت ذخیره و فرایند طبقه‌بندی

بخش‌های لکه و مکان خاص آن، به علاوه این حقیقت که سایر ناحیه‌های لکه به سختی شناسایی می‌شوند، فراوانی بیشتر پاسخ حیوان را در پی دارد. به همین ترتیب، تقریباً ۸۵٪ همه آزمودنی‌ها کارت‌های I و V را به عنوان یک حیوان بالدار، معمولاً خفاش یا پروانه، و بیش از ۸۰٪ ناحیه D9 کارت III را به عنوان انسان شناسایی می‌کنند. در واقع، در ۷۵۰۰ پروتکلی که به عنوان مرجع اصلی تمایزگذاری پاسخ‌های رایج به کار رفته بودند، فقط دو پاسخ از ۱۳ پاسخ رایج در کمتر از ۵۰ درصد سندها رخ داده‌اند. پاسخ شکل‌های انسان یا انسان‌گونه به ناحیه D3 کارت IX فقط در ۳۹٪ سندها و سر حیوان یا خود حیوان به ناحیه D1 کارت II تنها در ۳۵٪ پروتکل‌ها رخ می‌دهند.

بخش‌های حیاتی متناقض

علاوه بر ویژگی‌های دورین برجسته و حیاتی لکه‌ها که پاسخ‌های رایج را برمی‌انگیزند، ویژگی‌های دورین دیگری نیز در هر یک از ۱۰ لکه وجود دارند که به نظر می‌رسد بر طبقه‌بندی یا رتبه‌بندی موضوعات تأثیر زیادی دارند. گاهی به خاطر وجود خصیصه‌های دورین حیاتی متناقض، می‌توان بیش از یک موضوع را برای هر لکه پیدا کرد. مطالعات مربوط به کارت‌های I و V مثال‌های خوبی هستند.

اکسندر (۱۹۵۹) با حفظ همه ویژگی‌های دیگر، رنگ خاکستری-سیاه کارت I را به آبی روشن، زرد یا صورتی تغییر داد. او دریافت هنگامی که شکل، آبی یا زرد است، فراوانی پاسخ رایج خفاش، که معمولاً در حدود ۴۵٪ پروتکل‌ها ظاهر می‌شود، تقریباً به صفر می‌رسد. در عوض، فراوانی پاسخ رایج پروانه، که معمولاً در حدود ۴۰٪ سندها ظاهر می‌شود، در طرح رنگی کارت I به بیش از ۸۰٪ می‌رسد. بنابراین، این حدس، واقع‌بینانه است که رنگ در شناسایی زمینه

سادگی موضوعات مختلفی را شناسایی کنند چون هر یک از ۱۰ کارت، ویژگی‌های دورین حیاتی خاص خود را دارند که با موضوعات واقعی یا قابل تصور مشابهت‌هایی دارند. در نتیجه، هنگامی که پاسخ‌ها رتبه‌بندی و فرایند تمایزگذاری کامل می‌شود، بعضی از لکه‌ها (چه کل لکه و چه بخش‌هایی از آن) شانس بیشتری دارند که در میان پاسخ‌هایی باشند که تناسب شکل در آنها رعایت شده است.

پاسخ‌ها نتیجه فرایند طبقه‌بندی هستند، چون رورشاخ شکل‌ها را به گونه‌ای طراحی کرده است تا آزمودنی مجبور باشد پاسخ‌های خود را طبقه‌بندی کند. او به طور ساده رنگ یا جوهر را روی کاغذ نریخته و سپس آن را تا کند تا تقارن ایجاد شود و این نتایج را ترتیب دهد. این روشی است که در ابتدای کارش از آن استفاده کرد، اما بعد از ایجاد شکل‌های مبهم، جزئیات لکه را به دقت طراحی کرد. هدف وی اطمینان از این نکته بود که هر یک از لکه‌ها ویژگی‌های دورین خاص خود را داشته باشند تا طبقه خاصی از پاسخ‌ها را ترغیب کنند. وجود پاسخ‌های رایج در پروتکل احتمالاً به بهترین وجه این موضوع را نشان می‌دهد.

پاسخ‌های رایج

اگرچه پاسخ‌های رایج به عنوان پاسخ‌هایی تعریف شده‌اند که حداقل یک‌بار در هر سه پروتکل رخ می‌دهند، اما این تعریف بسیار محافظه‌کارانه است. در حقیقت، اکثر پاسخ‌های رایج با فراوانی بیشتری ظاهر می‌شوند. برای نمونه، بیش از ۹۰٪ همه آزمودنی‌ها ناحیه D1 کارت VIII را به عنوان یک حیوان چهارپا شناسایی می‌کنند. این به خاطر ریخت آن ناحیه است که بسیار شبیه به پا، بدن و سر حیوان چهارپا است و مکان آن در شکل تا اندازه‌ای مجزا است. بنابراین، حتی اگر رنگ‌آمیزی این ناحیه (صورتی) با حیوان چهارپا ناهمخوان باشد، جدا بودن آن از سایر

فراوانی پاسخ پروانه تأثیرگذار است یا پاسخ خفاش را ترغیب می‌کند. ناحیه حیاتی دیگر، برآمدگی بالایی ناحیه Dd34 است. هنگامی که Dd34 حذف می‌شود، حدود ۷۰٪ آزمودنی‌ها این بخش اصلاحی لکه را به عنوان خفاش تشخیص می‌دهند و کمتر از ۱۵٪ این بخش را به عنوان پروانه گزارش می‌کنند. واضح است که ناحیه Dd34 برای آنهایی که پاسخ پروانه می‌دهند، ویژگی دورین حیاتی است (اکسنر، ۱۹۹۶).

توان ویژگی‌های دورین

اگر وضعیت ویژگی‌های دورین لکه‌ها تغییر کند، توان آنها در بازداری یا ترغیب یک پاسخ خاص نیز اغلب تغییر خواهد کرد. برای مثال، هنگامی که کارت VII در وضعیت وارونه مشاهده شود، حدود ۶۵٪ آزمودنی‌ها، ناحیه D2 را به عنوان شکل انسان و حدود ۲۵٪ به عنوان حیوان، عموماً خرگوش، شناسایی می‌کنند. هنگامی که کارت VII از پهلو مشاهده شود، ناحیه D2 به ندرت به عنوان شکل انسان شناسایی می‌شود، در عوض حدود ۵۰٪ از پاسخ‌دهندگان آن را به عنوان سگ شناسایی می‌کنند (اکسنر، ۱۹۹۶).

اگرچه مهمترین ویژگی دورین حیاتی هر لکه عموماً ریخت آن است (یعنی ریخت هر لکه است که آزمودنی را ترغیب می‌کند آن را به عنوان یک شیئی خاص ببیند)، گاهی رنگ و سایه‌روشن لکه نیز موضوع خاصی را ترغیب می‌کنند. برای نمونه، اگر کارت VI به صورت خاکستری پررنگ نشان داده شود، که در نتیجه، تنوع سایه‌روشن درونی شکل حذف می‌شود، فراوانی پاسخ رایج پوست حیوان به ناحیه D1 به طور معناداری کاهش می‌یابد. با این وجود، اگر تنوع سایه‌روشن تغییری نکند و کارت رنگی شود (آبی، زرد یا صورتی) فراوانی این پاسخ رایج کاهش نمی‌یابد (اکسنر، ۱۹۶۱).

گاهی، ویژگی دورین لکه تأثیر قابل ملاحظه‌ای

به عنوان خفاش مهم است. همچنین این موضوع مشخص شده است که اگر بخش Dd34 از شکل کارت I حذف شود، افت محسوسی در فراوانی هر دو پاسخ خفاش و پروانه رخ می‌دهد و فراوانی پاسخ چهره یا نقاب افزایش می‌یابد. به همین ترتیب، هنگامی که ویژگی‌های دورین کارت V تغییر داده شوند، تعداد پاسخ‌های داده شده به کارت V نیز تغییر می‌کند.

حدود ۸۵٪ افرادی که آزمون می‌دهند کارت V را به عنوان خفاش یا پروانه تشخیص می‌دهند. نسبت‌های این دو پاسخ تقریباً مشابه است. حدود ۴۴٪ پاسخ پروانه و حدود ۴۱٪ پاسخ خفاش داده‌اند. چرا بعضی افراد لکه را به عنوان خفاش و برخی دیگر به عنوان پروانه شناسایی می‌کنند؟ این تفاوت را نمی‌توان به سن و جنس، نوع یا شدت آسیب روانی، یا سبک‌های بنیادی پاسخ‌گویی نسبت داد. تمایزگذاری ظاهراً نتیجه وزنی است که افراد به یک یا چند ویژگی دورین حیاتی لکه کارت V می‌دهند (اکسنر، ۱۹۹۶). یکی از ویژگی‌های دورین حیاتی، رنگ خاکستری-سیاه شکل است که تا اندازه‌ای با پاسخ پروانه ناهمساز است. هنگامی که رنگ لکه به صورتی تغییر یافت، فراوانی پاسخ تغییر کرد اما نه به اندازه‌ای که انتظار می‌رفت. حدود ۵۵٪ پاسخ‌دهندگان پاسخ پروانه می‌دهند اما حدود ۳۰٪ همچنان پاسخ خفاش می‌دهند (اکسنر، ۱۹۵۹).

دو بخش حیاتی دیگر کارت V، ریخت‌های بنیادی هستند و برای آنهایی که یکی از دو پاسخ پروانه یا خفاش را انتخاب می‌کنند، بیشتر برانگیزاننده‌اند. اولین ریخت، برآمدگی‌های کناره D10 هستند که به نظر باید با هر دو پاسخ ناهمساز باشند اما در عمل اینچنین نیستند. هنگامی که ناحیه D10 از لکه حذف شد، تقریباً ۷۰٪ پاسخ‌دهندگان پاسخ پروانه دادند، درحالی که فقط حدود ۱۵٪ پاسخ خفاش ارائه کردند. ناحیه D10 به وضوح حیاتی است. این ناحیه یا در کاهش

اجرا شد. در مورد نیمی از اعضای هر گروه کارت استاندارد X و در مورد سایر آزمودنی‌ها، طرح تغییر یافته کارت X اجرا شد. گروه‌هایی که طرح تغییر یافته کارت X بر روی آنها اجرا شده بود، نسبت به گروه کنترل به طور معناداری تعداد کمتری پاسخ عنکبوت و خرچنگ دادند، حتی اگر تغییر رنگ ناحیه D1 با یکی از این دو پاسخ هماهنگی بیشتری داشت.

این یافته معماگونه به نظر می‌رسید تا زمانی که مشخص شد افراد گروه آزمایش، در مقایسه با گروه کنترل به ناحیه D6 که آبی‌رنگ است، تقریباً دو برابر بیشتر پاسخ داده‌اند. پرسش‌نامه ۳۰ ماده‌ای به سرعت طراحی و بر روی ۵۰ نفر گروه آزمایش، اجرا شد. این پرسش‌نامه حاوی یک سؤال مهم بود، رنگ مورد علاقه شما چیست، که ۴۱ نفر پاسخ دادند، «آبی». ظاهراً رنگ آبی ناحیه D6 موجب شده بیشتر افراد در طول فرایند طبقه‌بندی، به آن توجه کنند. اکسندر و وایلی (۱۹۷۷) برای آزمون این فرضیه، طرحی کاملاً بی‌رنگ برای کارت X ایجاد کردند. آنها آزمون را به صورت کامل بر روی ۳۰ داوطلب غیربیمار اجرا کردند. بر روی نیمی از آنها کارت استاندارد و بر روی نیمی دیگر طرح بی‌رنگ کارت X اجرا شد. فقط سه آزمودنی در گروه آزمایش به ناحیه D1 پاسخ خرچنگ یا عنکبوت دادند، در حالی که ۱۲ نفر از ۱۵ نفر گروه کنترل این پاسخ‌ها را دادند. یافته‌های مشابهی برای کارت X توسط سیلوا (۲۰۰۲) گزارش شده است که پاسخ به طرح رنگی و بی‌رنگ شکل را مقایسه کرده بود.

عامل زمان و فرایند طبقه‌بندی پاسخ‌ها

اگرچه هنوز چیزهای زیادی درباره فعالیت شناختی درگیر در فرایند طبقه‌بندی وجود دارد که باید مطالعه کرد، واضح است هنگامی که شکل‌ها وارد حوزه دید آزمودنی می‌شوند، این فرایند به سرعت آغاز می‌شود.

بر صورت‌بندی پاسخ دارد، اما این تأثیر هنگام بیان پاسخ به‌طور واضح نمایان نیست. برای مثال، هنگامی که پاسخ رایج حیوان به ناحیه D1 کارت II داده شود، تعیین‌کننده حدود ۸۵٪ این پاسخ، حرکت حیوان (FM) خواهد بود. حدود ۳۰٪ این پاسخ‌ها، حیواناتی در حال حرکت همیارانه (COP) یا پرخاشگرانه (AG)، معمولاً در حال جنگیدن، هستند. نزدیک به ۴۰٪ این پاسخ‌ها نیز حیوانات آسیب‌دیده (MOR) هستند. هنگامی که پاسخ COP داده شده است، ناحیه قرمز لکه (معمولاً D3) تقریباً در هر ۲ پاسخ از ۵ پاسخ به کار رفته است. هنگامی که پاسخ AG یا MOR داده شده است، ناحیه قرمز (یا D2 یا D3) تقریباً در هر سه پاسخ از پنج پاسخ به کار رفته است.

اگر ناحیه‌های D2 و D3 از لکه حذف شوند، یا اگر رنگ این ناحیه‌ها به خاکستری-سیاه تغییر یابد، فراوانی پاسخ‌های حرکت حیوان به همان اندازه باقی می‌ماند، اما نسبت پاسخ‌های حرکت پرخاشگرانه (AG) و MOR به کمتر از ۵٪ کاهش می‌یابد، درحالی که نسبت پاسخ COP به ۷۰٪ افزایش می‌یابد. بدیهی است وجود ناحیه‌های قرمز در کارت II در صورت‌بندی پاسخ‌های AG یا MOR تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارند، حتی اگر رنگ قرمز در حدود ۴۰٪ این پاسخ‌ها بیان نشده باشد.

گاهی، ویژگی‌های دورین لکه باعث می‌شوند آزمودنی به یک ناحیه خاص بیشتر توجه کند و با این کار، میزان پاسخ به آن ناحیه افزایش می‌یابد. برای نمونه، اکثر پاسخ‌های رایجی که به ناحیه آبی‌رنگ D1 کارت X داده می‌شوند، خرچنگ یا عنکبوت هستند. اکسندر و وایلی (۱۹۷۶)، این فرضیه را پیگیری کردند که رنگ آبی تأثیر ناموزون ایجاد می‌کند. آنها با استفاده از روش همبندی رنگ، رنگ ناحیه D1 را به قرمز-قهوه‌ای تغییر دادند. آزمون به صورت کامل بر روی دو گروه ۵۰ نفره، یک گروه بیمار و یک گروه غیربیمار،

آنی بصری به چند گروه شامل ۸۰ نفر غیربیمار، ۸۰ نفر روان‌رنجور و ۸۰ نفر اسکیزوفرن در فاصله‌های زمانی ۰.۱۰ ثانیه، ۰.۳۰ ثانیه، ۱.۰ ثانیه و زمان نامحدود نمایش داد. او دریافت با زمان نمایش ۱۰۰ میلی‌ثانیه، ۶۰ آزمودنی از ۸۰ آزمودنی گروه غیربیمار و نزدیک به نیمی از اسکیزوفرن‌ها و روان‌رنجورها حداقل یک پاسخ به هر لکه دادند. هنگامی که زمان نمایش به ۳۰۰ میلی‌ثانیه افزایش یافت، همه اعضای گروه غیربیمار، حداقل یک پاسخ به هر لکه دادند اما تعداد پاسخ‌های گروه اسکیزوفرنیک و روان‌رنجور افزایش نیافت. او همچنین دریافت بعضی از افراد گروه‌های اسکیزوفرنی و روان‌رنجور حتی هنگامی که لکه‌ها را یک ثانیه کامل مشاهده می‌کردند، همچنان در صورت‌بندی پاسخ‌های متنوع دچار مشکل بودند. او چنین نتیجه گرفت هنگامی که آسیب روانی وجود دارد، برخی فعالیت‌های میانجی‌گری ضروری برای صورت‌بندی پاسخ، بازداری می‌شوند.

کولیگان و اکسندر (۱۹۸۵) با استفاده از دستگاه مطالعه تحریکات آنی بصری لکه‌ها را به سه گروه ۳۶ نفره شامل بیماران بستری اسکیزوفرنی فرم، بیماران بستری ارتوپدی و افراد غیربیمار نمایش دادند. هر گروه به صورت تصادفی در سه زیرگروه ۱۲ نفری جاگذاری شدند و لکه‌ها برای زیرگروه‌های اول به مدت ۲۰۰ میلی‌ثانیه، برای زیرگروه‌های دوم به مدت ۴۰۰ میلی‌ثانیه و برای زیرگروه‌های سوم به مدت ۶۰۰ میلی‌ثانیه نمایش داده شد. به آزمودنی‌ها آموزش داده شده بود تا بعد از شنیدن صدای بوق، سه پاسخ بدهند که این بوق ۹۰۰ میلی‌ثانیه بعد از نمایش شنیده می‌شد و اجازه می‌داد زمان کافی برای پاک‌شدن تصویر وجود داشته باشد. آنها دریافتند ۶۲ آزمودنی از ۷۲ آزمودنی غیرروانپزیش می‌توانستند حداقل یک پاسخ به هر لکه بدهند، و ۹ نفر از ۱۰ نفری که نتوانستند این کار را انجام دهند در زیرگروهی بودند که لکه‌ها را برای

اولین سرخ این مسئله، که عموماً از طرف انجمن رورشاخ مورد غفلت قرار گرفته بود، در مقاله استین (۱۹۴۹) خاطر نشان شده است. او لکه‌ها را با استفاده از دستگاه مطالعه تحریکات آنی بصری، چهار بار به دو گروه از آزمودنی‌ها ارائه کرد. گروه «صعودی»، در اولین اجرا لکه‌ها را برای یک هزارم ثانیه، در اجرای دوم یک‌دهم ثانیه، در اجرای سوم سه ثانیه و برای یک زمان نامحدود در اجرای آخر، مشاهده کردند. گروه «نزولی ۲» (کنترل) چهار اجرا با زمان نامحدود داشتند. متأسفانه، فاصله زمانی بین اجراها خیلی کوتاه بود و این دوره سریع فرایند بازآزمون، احتمالاً تفسیر تعدادی از یافته‌ها را مشکل ساخته است. به هر حال، می‌توان از نتایج گروه صعودی سرخ‌هایی درباره سرعت صورت‌بندی پاسخ به دست آورد. گروه آزمایش در اولین کوشش، لکه‌ها را برای فقط ۱۰ میلی‌ثانیه مشاهده کردند. آزمودنی‌ها به طور میانگین ۱۰ پاسخ با دامنه ۵ تا ۱۴ داشتند. در دو کوشش بعدی هنگامی که لکه‌ها برای سه ثانیه نمایش داده شدند، میانگین تعداد پاسخ‌ها به ۱۲ با دامنه ۸ تا ۱۷ پاسخ افزایش یافت. با این وجود، استین متذکر شد، با افزایش زمان نمایش لکه‌ها، فراوانی پاسخ‌هایی که منحصرأ یا تا حدی مبتنی بر ریخت لکه‌ها هستند افزایش محسوسی می‌یابد. در کوشش سوم (نمایش سه ثانیه)، نسبت به زمانی که لکه‌ها برای فاصله زمانی کوتاه نمایش داده می‌شد، پاسخ‌های رایج بیشتری داده شد. به عبارت دیگر، هرگاه لکه‌ها برای زمان کافی نمایش داده می‌شدند، این کار اجازه می‌داد اسکن کاملی از زمینه صورت گیرد، و در نتیجه همسانی قابل ملاحظه‌ای در میان پاسخ‌ها رخ می‌داد.

در یک مطالعه مرتبط، هوریچی (۱۹۶۱) کارت‌های III و VI را با استفاده از دستگاه مطالعه تحریکات

گروه ۸۰۰ میلی‌ثانیه و ۸ تا ۱۹ پاسخ برای آنهایی که به مدت یک ثانیه کارت‌ها را مشاهده کرده بودند. همچنین میانگین تعداد پاسخ‌های رایج با افزایش زمان نمایش افزایش داشت، به ترتیب ۲.۶، ۳.۲ و ۴.۷، در حالی که در این پاسخ‌ها از شکل نیز به صورت مناسب استفاده شده بود. متغیر AX در زمان ۶۰۰ میلی‌ثانیه ۷۴٪، ۸۳٪ در ۸۰۰ میلی‌ثانیه و ۸۶٪ در یک ثانیه بود. به همان نسبت، X از ۲۶٪ در ۶۰۰ میلی‌ثانیه به ۱۴٪ در یک ثانیه کاهش یافت. هیچ یک از اعضای گروه‌ها به کارت V پاسخ منفی ندادند. کارت V، استوارترین شکل است و ظاهراً به سادگی اسکن می‌شود. به طور جالبی، ۵۰٪ همه پاسخ‌های منفی، پاسخ چهره بودند، که بیشتر آنها به کارت‌های VIII، III، X و داده شده بودند. این یافته نشان می‌دهد حتی زمان یک ثانیه نیز برای اسکن کامل این لکه‌های شکسته کافی نیست. می‌توان فرض کرد زمان بیشتری برای کدگذاری و طبقه‌بندی لکه‌های شکسته‌تر لازم است، اما بر اساس یافته‌های پژوهشی می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که دوره دو تا سه ثانیه بعد از نمایش کارت برای کدگذاری لکه و طبقه‌بندی حداقل سه پاسخ بالقوه یا حتی بیشتر، کفایت می‌کند. پس چرا اکثر افراد برای ارائه اولین پاسخ خود حداقل دو برابر آن زمان (یعنی ۴ تا ۶ ثانیه) و گاهی بیشتر، وقت لازم دارند؟ احتمالاً فرایند درجه‌بندی و حذف، دلیل عمده این تاخیر (درنگ) است.

درجه‌بندی و حذف پاسخ‌های بالقوه

دستورالعمل اجرای آزمون تعداداً کوتاه است و هیچ ضرورت یا محدودیتی در رابطه با تعداد پاسخ‌ها وجود ندارد. تنها افرادی که فقط یک پاسخ به کارت I می‌دهند تشویق می‌شوند تا پاسخ بیشتری ارائه کنند. تشویق آزمودنی، این معنی را می‌رساند که احتمالاً یک پاسخ کافی نیست. با این وجود، افرادی که بیش از

۲۰۰ میلی‌ثانیه یا ۴۰۰ میلی‌ثانیه مشاهده کرده بودند. چندین آزمودنی فاقد بیماری روانی، در هر یک از زیرگروه‌ها بین ۱۲ تا ۱۵ پاسخ دادند اما ۱۷ آزمودنی از ۳۶ آزمودنی دچار اسکیزوفرنی فرم کمتر از ۱۰ پاسخ دادند. این یافته‌ها از فرضیه هوریچی که بیان می‌کند آسیب روانی در میانجی‌گری اخلاص ایجاد می‌کند، حمایت می‌کنند، اما ممکن است این فرضیه دقیق‌تر باشد که افراد اسکیزوفرنی فرم در موقعیت آزمون دفاعی‌تر بودند.

یافته دیگر این مطالعه احتمالاً از اهمیت بیشتری برخوردار است. این یافته به میزان تناسب ریخت‌های لکه اشاره دارد. در نزدیک به ۷۰٪ پاسخ‌های افراد زیرگروه‌های فاقد بیماری روانی از ریخت‌های لکه به طور مناسب استفاده شده بود. پاسخ‌هایی که در آنها از ریخت لکه‌ها تخطی شده بود، عمدتاً به لکه‌های شکسته‌تر داده شده بودند، یعنی لکه‌های VIII، III، II و IX، و به نظر می‌رسد بسیاری از آنها بازتاب اصل «بستن» هستند. این اصل به این نکته اشاره دارد که افراد بین بخش‌های لکه‌ها خطی فرضی را ایجاد یا تصور می‌کنند، مثلاً در کارت III چهره‌ای را گزارش می‌کنند. این یافته‌ها نشان می‌دهد زمان لازم برای اسکن لکه‌های شکسته‌تر ناکافی بوده است.

کالیگان (۱۹۹۲) با استفاده از ۳۰ آزمودنی غیربیمار که به صورت تصادفی در سه گروه ۱۰ نفره جاگذاری شده بودند آزمون مشابهی را با افزایش زمان نمایش لکه‌ها طراحی کرد. شکل‌ها برای یک گروه به مدت ۶۰۰ میلی‌ثانیه، برای گروه دوم به مدت ۸۰۰ میلی‌ثانیه و برای سومین گروه به مدت یک ثانیه به نمایش درآمد. اگرچه میانگین R برای همه گروه‌ها پایین است، به ترتیب ۱۱.۲، ۱۰.۹ و ۱۲.۷، دامنه R با افزایش زمان نمایش شکل‌ها افزایش یافت. گستره دامنه پاسخ‌های هر سه گروه عبارتند از ۸ تا ۱۴ پاسخ برای افراد گروه ۶۰۰ میلی‌ثانیه، ۸ تا ۱۶ پاسخ برای

دلهره می‌شوند. علاقه به اینکه آزمون با سرعت و دقت انجام شود مطمئناً در برخی موقعیت‌ها طبیعی است و احتمالاً با تمایل به صرفه‌جویی سازگار است.

انتخاب به واسطه سلسله مراتب درجه‌بندی

عامل دیگری که آزمودنی را ترغیب به صرفه‌جویی در پاسخ‌گویی می‌کند، فرایند سلسله مراتبی درجه‌بندی است. همانطور که قبلاً بیان شد، برخی لکه‌ها یا بخش‌هایی از آنها نسبت به بقیه راحت‌تر طبقه‌بندی می‌شوند. به طور قطع، کل لکه یا بخش مشخصی از لکه بیش از بقیه لکه به عنوان موضوعی خاص تشخیص داده می‌شود. برای مثال، کل کارت I ممکن است به عنوان خفاش، پرنده و پروانه طبقه‌بندی شود. برخی افراد تصمیم می‌گیرند دو مورد از این پاسخ‌ها یا هر سه پاسخ ممکن را بیان کنند، اما اکثر افراد فقط یکی از این سه پاسخ را ارائه می‌کنند. هنگامی که یکی از این پاسخ‌ها انتخاب شود عملاً سایر پاسخ‌ها حذف می‌شوند. انتخاب هر یک از این سه پاسخ حداقل تا حدی بر مبنای فرایند درجه‌بندی است، مثلاً لکه بیشتر به خفاش می‌خورد یا پرنده یا پروانه.

فرایند درجه‌بندی، خواه پاسخ‌های بالقوه بر مبنای بخشی از لکه تولید شده باشند، خواه بر مبنای چندین بخش از آن، رخ می‌دهد. برای نمونه، فردی ممکن است کل کارت I را به عنوان خفاش و پروانه، ناحیه‌های D4 را به عنوان زن، D2 را به عنوان حیوان، D7 را به عنوان پرنده و DdS29 را به عنوان مثلث طبقه‌بندی کند. اما خیلی بعید است وی هر ۶ پاسخ را ارائه کند و احتمالاً بیشتر از دو یا سه مورد از آنها را بیان نمی‌کند. این تصمیم که کدام یک از این پاسخ‌ها ارائه شوند، حداقل تا حدی مبتنی بر مقایسه‌ای است که آزمودنی بین پاسخ‌های محتمل انجام می‌دهد. در یک پژوهش، مارتین و توماس (۱۹۸۲) با استفاده از پروژکتور، لکه‌ها را برای یک کلاس ۲۸ نفره از

یک پاسخ به کارت I می‌دهند هیچ تأییدی مبنی بر اینکه پاسخ‌شان کافی است دریافت نمی‌کنند، بلکه آزمونگر منفعلانه پاسخ آنها را می‌پذیرد. برخی افراد در جستجوی راهنمایی مستقیم هستند و این کار را با پرسیدن «کافی است؟» یا «من باید چه تعداد پاسخ دهم؟» انجام می‌دهند، اما به غیر از همان تشویق برای کارت I، جواب این نوع سؤالات تنها این جمله است که به شما بستگی دارد. این نکته ضروری است که خود فرد تصمیم بگیرد چه تعداد از پاسخ‌های بالقوه‌ای که فرمول‌بندی کرده را ارائه کند.

اکثر افراد هنگامی که می‌خواهند تصمیم بگیرند چه تعداد از پاسخ‌هایی که در ذهن دارند را ارائه کنند، ظاهراً از اصل صرفه‌جویی تأثیر می‌پذیرند. به طور قطع، گاهی افرادی وسواسی وجود دارند که به نظر آماده‌اند تعداد نامحدودی پاسخ به هر لکه بدهند اما آنها با توجه به روش استاندارد اجرا از این کار باز می‌مانند. اما اکثر افراد در تولید پاسخ محافظه‌کار هستند و این موضوع را می‌توان از اینجا فهمید که میانگین تعداد پاسخ‌های اکثر گروه‌ها در حدود ۲۲ است. این سؤال که آیا تمایل به صرفه‌جویی در ارائه پاسخ نتیجه مسئله ساده‌بازده است، یا مسئله دفاع‌های پنهان، جواب مشخصی ندارد؛ اما احتمالاً هر دو فرایند درگیر هستند. در حقیقت، همه آزمودنی‌ها، حتی کودکان، اهداف خاصی برای آزمون‌های روانشناسی متصور هستند و خصوصاً از آزمون لکه جوهر، آگاهی مبهم و اغلب اشتباهی دارند. افراد چنین فکر می‌کنند آزمون‌های روانشناسی نیز از همان قوانین آزمون‌های آموزشی تبعیت می‌کنند. آنها بر این باورند در آزمون‌های روانی نیز پاسخ‌های درست و غلط، نمره بالا و نمره پایین و قبولی و شکست وجود دارد. احتمالاً حتی هنگامی که آزمونگر زمانی را برای توضیح فرایند و مدیریت بازخورد اختصاص می‌دهد، اکثر افراد هنوز تحت تأثیر باور قبلی خود هستند و/یا در موقعیت آزمون دچار

ارزش بنیادی بیشتری برخوردار است. خاستگاه این نگرش‌ها هرچه باشد، در فرایند انتخاب و حذف پاسخ‌های بالقوه بسیار تأثیرگذار خواهند بود. برای نمونه، مشخص شده است مقیاس K در آزمون MMPI با جهت‌گیری آزمودنی در ارائه پاسخ‌هایی که از لحاظ اجتماعی مقبول باشند، ارتباط دارد (دالستروم، ولش و دالستروم، ۱۹۷۲). در پژوهش اکسنر، آرمرستر و میتمن (۱۹۷۸) که قبلاً ذکر شد، ۲۰ نفری که نمره‌هایشان در مقیاس K آزمون MMPI در نیمه بالا بود، در مقایسه با افرادی که نمره‌هایشان در نیمه پایین این مقیاس بود، به طور میانگین ۱۷ پاسخ کمتر دادند. این یافته نشان می‌دهد افرادی که تمایل بیشتری به ارائه پاسخ‌های مقبول دارند نسبت به افرادی که چنین تمایلی ندارند، گرایش بیشتری به امتناع از پاسخ‌گویی دارند یا پاسخ‌های بیشتری را حذف می‌کنند. این یافته‌ها مطالعات بیشتری را درباره وضعیت‌هایی که در آنها آزمودنی‌ها کمتر پاسخ می‌دهند یا از پاسخ‌گویی امتناع می‌کردند، برانگیخت.

در پژوهشی که توسط اکسنر، آرمرستر و میتمن (۱۹۷۸) گزارش شده، از ۱۰ درمانگر خواسته شده بود تا دو بیماری که هرگز تاکنون رورشاخ در مورد آنها اجرا نشده را انتخاب کنند. بیماران به صورت تصادفی جاگذاری شدند، در نتیجه هر درمانگر یکی از بیماران خود را آزمون کرد و یکی از بیماران وی توسط درمانگری آزمون شد که قبلاً هیچ تماسی با بیمار نداشته است. نتایج نشان داد آن بیمارانی که از سوی درمانگران خودشان آزمون شدند به طور متوسط ۱۰ پاسخ بیشتر از گروه کنترل دادند، از جمله پاسخ‌های جنسی (Sx) بیشتر (۴.۳ در مقابل ۰.۸). لرا و اکسنر (۱۹۷۸) به ۱۰ معلم تازه‌کار دبیرستان نحوه اجرای رورشاخ را آموزش دادند و سپس از آنها در یک طرح مشابه استفاده کردند. از هر معلم خواسته شده بود دو داوطلب از میان دانش‌آموزان کلاس هفتم خود انتخاب

دانش‌آموزان دبیرستانی دو بار نمایش دادند. در اولین نمایش، هر شکل برای یک دقیقه نشان داده شد، و به دانش‌آموزان گفته شده بود برای هر لکه سه پاسخ در فهرستی که به آنها داده شده بود، بنویسند. در نمایش دوم، شکل‌ها دوباره به مدت ۱۵ ثانیه نشان داده شد و از دانش‌آموزان خواسته شد تا دوباره به شکل‌ها نگاه کنند و یکی از سه پاسخی که قبلاً نوشته بودند را برای نمره‌گذاری انتخاب کنند. آنها همچنین جمله مختصری درباره اینکه چرا آن پاسخ را انتخاب کرده‌اند، می‌نوشتند. از ۲۸۰ جمله، ۱۵۹ جمله به سادگی در زیر این عنوان طبقه‌بندی شد، «این خیلی شبیه به آن است».

اگرچه واضح است آزمودنی پاسخ‌های بالقوه خود را با یکدیگر مقایسه می‌کند و آنها را بر اساس تشابه با موضوعاتی که در ذهن دارد درجه‌بندی می‌کند، این فرض اشتباه خواهد بود که این فرایند را دلیل اصلی انتخاب پاسخ‌های ارائه‌شده بدانیم. حداقل سه عامل دیگر نیز نقش مهمی در تعیین این موضوع دارند که کدام پاسخ بالقوه ارائه و کدام حذف شود.

حذف به واسطه فرایند سانسور

همانطور که قبلاً گفتیم، اکثر افرادی که با آزمون‌های روانی مواجه می‌شوند پیش‌فرض‌هایی دارند. عده‌ای ممکن است در کل درباره آزمون روانی، و عده‌ای به طور اخص درباره رورشاخ، نگران باشند. در مجموع، آنها بر مبنای اطلاعات ناقص و مبهمی که از آزمون‌های روانی دارند، درباره آنها نتیجه‌گیری می‌کنند، اما بسیاری از برداشت‌های افراد از آزمون‌های روانی بسته به اینکه چگونه با آن مواجه می‌شوند از

۱- یادداشت‌ها برای کل گروه‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای گسترده بود. یادداشت‌هایی از قبیل "نمی‌دانم" تا "من اینجوری می‌بینم" اما همه زیر عنوان "این به نظر بیشتر شبیه آن است" درجه بندی شده از فرم پاسخ‌های خاص مثلاً این بال دارد و بدنش شبیه به آن است" تا "این بیش از همه به آن شباهت دارد تا چیز دیگری".

(آزمونگر مرد و آزمودنی مرد و بر عکس) در مقابل جفت‌های جنس مخالف (آزمونگر مرد و آزمودنی زن و بر عکس) وجود ندارد. او دریافت آزمونگران باتجربه‌تر، و همچنین کسانی که به عنوان افراد صمیمی درجه‌بندی شده بودند، نسبت به آزمونگران بی‌تجربه پاسخ‌های انسانی بیشتری را برمی‌انگیزتند. آزمونگران باتجربه‌تر نسبت به آزمونگرانی که هنوز در حال تعلیم بودند سندهایی با میانگین پاسخ‌های بیشتر (۱۷ تا ۲۷ پاسخ) به دست آوردند. اگرچه تفاهم بین آزمونگر و آزمودنی بر سانسور برخی از پاسخ‌های بالقوه تأثیرگذار است، به نظر می‌رسد احتمالاً اکثر سانسورها تحت تأثیر نگرش فرد به آزمون و قضاوت‌های ارزشی مربوط به پاسخ‌های مقبول اعمال می‌شوند.

اکسندر و لرا (۱۹۷۶) با اجرای پژوهشی که در آن ۳۰ زن و ۳۰ مرد داوطلب غیربیمار شرکت داشتند، این موضوع را بررسی کردند که کدام موضوعات در لکه‌ها آسان‌تر ادراک می‌شوند. هیچ کدام از آزمودنی‌ها آشنایی قبلی با آزمون رورشاخ نداشتند. در این پژوهش، ۶۰ داوطلب به صورت تصادفی در دو گروه ۳۰ نفره جاگذاری شدند و در انتهای سالن هتل در صندلی و میز مخصوص به خود نشستند. گروه‌ها به وسیله دیوار ضخیم کشویی از هم جدا شده بودند. به هر نفر فهرستی از ۵ پاسخ برای هر لکه به علاوه برگه مکان که در آن مکان ۵۰ پاسخ مشخص شده بود، ارائه شد. هر مجموعه از ۵ پاسخ به صورت تصادفی در فهرست جاگذاری شده بودند، در نتیجه هیچ کدام از پاسخ‌های فهرست به بیش از ۶ نفر در هر گروه ارائه نشد. هر مجموعه از ۵ پاسخ عبارت بودند از یک پاسخ رایج، دو پاسخ که عموماً توسط آزمودنی‌های مختلف ارائه می‌شدند و دو پاسخ که کمتر از طرف آزمودنی‌ها ارائه می‌شدند. یکی از پنج پاسخ، یعنی پاسخ هدف، به طور ضمنی دارای بافت جنسی، آسیب یا خشونت بود.

کنند. معیار انتخاب داوطلبان این بود که دانش‌آموزان در آن کلاس بهترین باشند. دانش‌آموزان داوطلب به صورت تصادفی جاگذاری شدند؛ در نتیجه هر معلم یکی از دانش‌آموزان خود را آزمون کرد و دانش‌آموز دیگر توسط معلمی آزمون شد که هیچ آشنایی با وی نداشته است. دانش‌آموزانی که به وسیله معلم خود آزمون شده بودند نسبت به گروه کنترل به طور متوسط نزدیک به ۱۶ پاسخ بیشتر دادند.

نتایج این مطالعات نشان می‌دهد افرادی که نزدیکی هیجانی و/یا معنوی با آزمونگر خود حس می‌کردند پاسخ بیشتر و پنهان‌کاری کمتری داشتند. با این وجود، نتایج نباید این‌گونه تفسیر شود که آزمونگران باتجربه و آموزش‌دیده می‌توانند یا خواهند توانست بر تعداد پاسخ‌ها تأثیر معناداری داشته باشند. اگر آزمون به روش استاندارد اجرا شود، آزمونگر باید توزیع نرمال پاسخ‌ها را انتظار داشته باشد. اکسندر (۱۹۷۴) نشان داد برخی آزمونگران تازه‌کار، به علت مشکلات ناخواسته‌ای که هنگام اجرای رورشاخ با آن روبرو می‌شوند، در مقایسه با تعداد پاسخ‌هایی که در شرایط عادی مورد انتظار است، پروتکل‌هایی با پاسخ‌های کمتر به دست می‌آورند. ظاهراً زحمت آزمونگر دلوپسی آزمودنی را افزایش می‌دهد و موجب امتناع آزمودنی در ارائه پاسخ‌های بیشتر می‌شود. اما تأثیر این مسئله با افزایش تجربه و اجرای آزمون تحت نظر یک آزمونگر باتجربه کمرنگ می‌شود.

گودمن (۱۹۷۹) تأثیر تفاوت‌های جنسیتی آزمونگران را با استفاده از طرحی که در آن ۱۰ آزمونگر زن و ۱۰ آزمونگر مرد، هر یک دو مرد و دو زن را آزمون می‌کردند، مطالعه کرد. او همچنین با استفاده از نوارهای ویدیویی، آزمونگرانی که در حال اجرای TAT بر روی یک همکار بودند را در مقیاس «صمیمیت» بین فردی درجه‌بندی کرد. نتایج او نشان داد هیچ تأثیر معناداری در مورد جفت‌های هم‌جنس

طرف بیماران روانپزش است، رتبه ۲ و ۳ به پاسخ هدف اختصاص دادند، درحالی که ۲۸ نفر باقیمانده پاسخ هدف را ۴ یا ۵ رتبه‌بندی کرده بودند. در گروهی که فکر می‌کردند پاسخ‌ها از طرف افراد بهنجار است، ۱۹ نفر پاسخ هدف را ۱ و ۴ رتبه‌بندی کردند و سایرین رتبه ۲ به پاسخ هدف اختصاص دادند. تنها سه نفر، پاسخ هدف را ۴ یا ۵ رتبه‌بندی کردند.

توماس، اکسنر و لرا (۱۹۷۷) با استفاده از گروهی متشکل از ۶۰ غیربیمار طرح اصلاح شده مشابهی را اجرا کردند. دوباره افراد به صورت تصادفی در دو گروه ۳۰ نفره جاگذاری شدند و انتهای سالن هتل که به وسیله دیوار کشویی ضخیمی جدا شده بود، نشانده شدند. به آنها فهرست مشابهی که در مطالعه قبلی استفاده شده بود، یعنی فهرستی متشکل از پنج پاسخ به هر لکه، ارائه شد اما در این مطالعه برای پاسخ‌ها برگه مکان وجود نداشت. به این گروه‌ها فهرست مشابهی داده شده بود، اما خاستگاه پاسخ‌های این فهرست‌ها متفاوت‌تر بود. به یک گروه گفته شده بود پاسخ‌ها متعلق به تاجران بسیار موفق است، درحالی که به گروه دوم گفته شده بود این پاسخ‌ها از سوی بیماران اسکیزوفرنیک بستری ارائه شده است. به جای استفاده از پروژکتور برای تاباندن لکه‌ها روی پرده، به هر نفر مجموعه کارت‌های رورشاخ ارائه شد. به آزمودنی‌ها آموزش داده شده بود لکه‌ها را با دقت و به هر مدت زمانی که لازم است مشاهده کنند، و هر کدام از موضوعات فهرست را پیدا کنند و مکان آنها را با استفاده از خودکار مشکی در برگه مکان علامت بزنند. به آنها گفته شده بود بعد از اینکه مکان هر پنج پاسخ تعیین و علامت زده شد، با استفاده از همان معیار رتبه‌بندی که در مطالعه قبلی به کار رفته بود، تصمیم بگیرند کدام پاسخ ساده‌تر از همه دیده می‌شود و بعد از آن کدام پاسخ، و همینطور تا آخر. نتایج این پژوهش با پژوهش قبلی مشابه است.

برای مثال، پنج پاسخ فهرست کارت I عبارت بودند از خفاش، نقاب، حیوان، زنگ و پاسخ هدف یعنی زن لخت. همه پاسخ‌های هدف شامل بخش‌ها بزرگ یا مجزای لکه بودند. به آزمودنی‌ها گفته شده بود هنگامی که لکه‌ها از طریق پروژکتور بر روی پرده به مدت ۱۶۵ ثانیه نمایش داده می‌شود، به دقت به آنها نگاه کنند و ناحیه‌های مشخص شده در جدول مکان را مرور کنند و بیان کنند کدام پاسخ راحت‌تر با آن مکان جور می‌شود. رتبه ۱ به پاسخی اختصاص می‌یافت که ساده‌تر از همه مشاهده می‌شد، رتبه دو به پاسخی اختصاص می‌یافت که نسبت به پاسخ قبلی مشاهده آن دشوارتر بود و رتبه پنج برای پاسخی بود که مشکل‌تر از چهار پاسخ قبلی مشاهده می‌شد. تنها تفاوت بین دو گروه این بود که به گروه اول گفته شده بود بیشتر پاسخ‌هایی که درجه‌بندی کرده‌اند متعلق به گروه بهنجار است. در عوض، به گروه دوم گفته شده بود پاسخ‌هایی که آنها می‌بینند، متعلق به افراد دچار بیماری روانی است.

هنگامی که رتبه‌بندی گروه‌ها با هم مقایسه شد، رتبه‌بندی‌های ۲۲ پاسخ از ۵۰ پاسخ موجود تفاوت معناداری داشتند. هشت پاسخ از ۱۰ پاسخ هدف نیز در میان آن ۲۲ پاسخ بود. برای مثال، تنها ۴ نفر از ۳۰ نفری که به آنها گفته شده بود پاسخ‌هایی که آنها رتبه‌بندی می‌کنند متعلق به بیماران آشفته است، برای پاسخ هدف کارت I (زن برهنه) رتبه یک یا دو داده بودند، درحالی که ۱۵ نفر از ۳۰ نفر، رتبه پنج را به آن پاسخ اختصاص داده بودند. بر عکس، ۱۹ نفر از آن ۳۰ آزمودنی که به آنها گفته شده بود پاسخ‌هایی که آنها رتبه‌بندی می‌کنند متعلق به افراد بهنجار است، رتبه ۱ یا ۲ به پاسخ هدف اختصاص دادند. پاسخ‌های فهرست کارت VI شامل پوست حیوان، تیرک توت‌م، نیم‌رخ انسان، سگ و پاسخ هدف، آلت تناسلی مردانه، می‌شد. دو نفر از گروهی که به آنها گفته شده بود پاسخ‌ها از